

از عبدالملک بن مغیره طائفی، از اوس بن اوس یا اویس بن اوس برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: «نیمه‌یی از ماه را مقیم محضر پیامبر بودم و آن حضرت را دیدم که در نعلین خود نماز می‌گزارد. و نیز دیدم که آب دهان خویش را گاه به سوی راست و گاه به سوی چپ می‌انداخت.

محمد بن سعد می‌گوید: آن شخص اوس بن اوس بوده است و شعبه نام او را درست ضبط کرده است و بدان‌گونه که قیس بن ربیع شک کرده او دچار شک نشده است.

### حارث بن عبدالله بن اوس ثقفی

گوید عفان بن مسلم و یحیی بن حماد هر دو از ابو عوانه، از یعلی بن عطاء، از ولید بن عبدالرحمان، از حارث بن عبدالله بن اوس ثقفی ما را خبر دادند که می‌گفته است: «از عمر بن خطاب درباره زنی که پیش از تمام کردن اعمال حج و بیرون آمدن از مکه حیض شود پرسیدم. گفت: باید طواف بر کعبه آخرین کاری باشد که انجام می‌دهد. گوید حارث گفت: رسول خدا هم همین‌گونه فرمودند. عمر به او گفت: دستهایت بی برکت باد، چیزی را از من می‌پرسی و سپس از رسول خدا هم می‌پرسی که بینی من خلاف نگفته باشم.

محمد بن سعد می‌گوید ابو غسان مالک بن اسماعیل نهدی هم این حدیث را برای ما نقل کرد و در نام راوی اصلی گرفتار خطا شد و گفت عبدالسلام بن حرب از حجّاج، از عبدالملک، از عبدالرحمان بن بیلمانی، از عمرو بن اوس، از عبدالله بن حارث بن اوس برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: «شنیدم که رسول خدا می‌فرمود: هر کس که حج یا عمره می‌گزارد باید آخرین کار او طواف کعبه باشد.<sup>۱</sup>

محمد بن سعد می‌گوید راوی اصلی همان حارث بن عبدالله بن اوس است. همان‌گونه که ابو عوانه از گفته یعلی بن عطاء نقل و حفظ کرده است.

۱. لابد منظور طواف وداع است که مستحب مؤکد است.

## حارث بن اویس ثقفی

افتخار مصاحبت پیامبر را داشته و از آن حضرت روایت کرده است.

## شرید بن سُوید ثقفی

گوید عفان بن مُسلم، از گفته همّام، از قتاده، از عمرو بن شعیب، از شرید بن سُوید ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیامبر فرمودند: همسایه خانه از دیگری به خانه سزاوارتر است.<sup>۱</sup> گوید: این شرید پدر ابو عمرو است. و پیامبر (ص) او را پشت سر خویش سوار کرد و از او خواست از اشعار امیه بن ابی الصلت بخواند. او می‌گوید: من شروع به خواندن اشعار امیه کردم. و پیامبر می‌فرمودند: نزدیک بوده است که مسلمان شود. شرید بن سوید به روزگار خلافت یزید بن معاویه درگذشت.

## نُمَیر بن خرثه ثقفی

همراه نمایندگان ثقیف بود که به حضور پیامبر آمدند.

## سفیان بن عبدالله ثقفی

به حکومت طائف رسیده و همراه نمایندگان ثقیف بوده است که به حضور پیامبر آمده‌اند.

## حَکَم بن سفیان ثقفی

۱. آیا در مورد خرید و فروش است؟ چیزی نظیر حق شفعه؟

## ابوزهیر بن معاذ ثقفی

او موضوع سخنرانی حضرت ختمی مرتبت را برای ایشان در منطقه نبأ طائف حدیث کرده است. و پسرش ابوبکر آن را از او نقل و روایت کرده است.

## کردم بن سفیان ثقفی

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته ابن جریر ما را خبر داد که گفته است: \* کردم بن سفیان ثقفی به حضور پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من نذر کرده‌ام که ده شتر از اموال خود را در بُوانه<sup>۱</sup> بکشم. پیامبر فرمودند: هنگامی که این نذر را کردی در خود گرایش به کارهای دوره جاهلی داشتی؟ گفت: ای رسول خدا به خدا سوگند نه. فرمودند: برو و آنها را نحر کن.

## وهب بن خویلد بن ظویلیم

ابن عوف بن عقده بن غیره بن عوف بن ثقیف. اسلام آورد و با پیامبر (ص) مصاحبت داشت و در زندگی حضرت ختمی مرتبت درگذشت. درباره میراث او بنی غیره با یکدیگر ستیز کردند و داوری به پیش پیامبر (ص) بردند و آن حضرت میراث او را به وهب بن امیه بن ابی الصلت بخشیدند.

## وهب بن امیه

ابن ابی الصلت بن ربیعه بن عوف بن عقده بن غیره بن عوف بن ثقیف. او مسلمان شد و با پیامبر (ص) مصاحبت داشت. پدرش امیه بن ابی الصلت شاعر است.<sup>۲</sup>

۱. نام تپه سنگی و پشته‌یی در ینبع و نزدیک دریای سرخ که گویا پیش از اسلام بتخانه داشته است. به معجم البلدان یاقوت حموی، چاپ مصر، ج ۳، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۳۰۰ مراجعه فرمایید.

۲. از شاعران قرن هفتم میلادی و معاصر با پیامبر (ص) که خود پیشگویی ظهور آن حضرت را می‌کرد و سپس از رشک

## ابو محجن بن حبيب

ابن عمرو بن عمير بن عوف بن عقدة بن غيرة بن عوف بن ثقيف. شاعر بود و او را احاديثي است.<sup>۱</sup>

## حکم بن حزن کُلفی

از خاندان کلفة بن عوف بن نصر بن معاوية بن بکر بن هوازن است. گوید سعيد بن منصور ما را خبر داد و گفت شهاب بن خراش بن حوشب، از گفته شعیب بن زریق طائفی برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: \* کنار مردی به نام حکم بن حزن کلفی که مدتی افتخار مصاحبت پیامبر (ص) را داشته است نشستم و او گفت: من نفر هفتم از یک گروه هفت نفری یا نفر نهم از یک گروه نه نفری بودم که به حضور رسول خدا رفتیم. برای ما اجازه ورود خواسته شد و پیش ایشان رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا به حضورت رسیده‌ایم که برای ما دعای خیر فرمایی و درباره ما دستوری بده. آن حضرت ما را منزل داد و مقرر داشت مقداری خرما به ما داده شود و زندگی در آن روزگار ساده و بی تشریفات بود. ما چند روزی در مدینه ماندیم و در نماز جمعه همراه پیامبر (ص) شرکت کردیم. آن حضرت در حالی که بر کمان یا عصایی تکیه داده بود ایستاده خطبه خواند، نخست خدا را ستود و ستایش کرد آن هم با واژگانی ساده و فرخنده و پسندیده و زیبا و سپس فرمود: ای مردم! شما هرگز توان انجام همه چیزهایی را که به آن فرمان داده می‌شوید ندارید. پایداری کنید و پرهیزگاری پیشه سازید و بر شما مژده باد.

→

اسلام نیاورد و بر کفر درگذشت. دیوان او به سال ۱۹۳۷ در بیروت منتشر شده است، به ابن قتیبه، الشعر والشعراء، چاپ بیروت، ۱۹۶۹، ص ۳۶۹ مراجعه شود.

۱. ابو محجن از شاعران ثقیف که مسلمان شد و در جنگ قادسیه شرکت داشت. یا این همه شیفته شراب بود. دیوانش در قاهره بدون تاریخ چاپ و منتشر شده است. به الشعر والشعراء، همان چاپ، ص ۳۳۶ مراجعه شود.

## زُفر بن حُرثان

ابن حارث بن حرثان بن ذکوان بن کلفة بن عوف بن نصر بن معاویة بن بکر بن هوازن. به حضور پیامبر (ص) آمد و اسلام آورد.

## مُضَرَس بن سفیان

ابن حفاجة بن نابغة بن عُتر بن حبیب بن وائلة بن دُهمان بن نصر بن معاویة بن بکر بن هوازن. به حضور پیامبر آمد و اسلام آورد و همراه آن حضرت در جنگِ جنین شرکت کرد. عباس بن مرداس در شعر خود از او نام برده است.

## یزید بن اَسود عامری

از بنی سواة است.<sup>۱</sup>

گوید یزید بن هارون، از گفته هشام، از یعلی بن عطاء، از جابر بن یزید بن اسود سوائی، از پدرش، همچنین ابوداود سلیمان طیالسی، از شعبه، از یعلی بن عطاء از جابر بن یزید بن اسود سوائی، از پدرش ما را خبر دادند که می‌گفته است: \* در حجة الوداع در مسجد منی نماز صبح را با پیامبر (ص) گزاردیم. چون نماز تمام شد، رسول خدا به سوی دو مردی که نماز نگزارده بودند نگرست و فرمود: آن دو را پیش من بیاورید. آنان را درحالی که می‌لرزیدند آوردند. پیامبر از آن دو پرسیدند چه چیز شما را از نماز گزاردن با ما بازداشت؟ گفتند: ای رسول خدا ما در جایگاه خود و کنار بارهایمان نماز گزاردیم. فرمود: هرگاه به مسجد آمدید و امام نماز جماعت می‌گزارد همراهش نماز بگزارید که برای شما نافله خواهد بود — جبران‌کننده کاستی‌های نمازهایتان است.

۱. با آنکه در متن سواة آمده است (هم در چاپ بریل و هم در چاپ بیروت و هم در چاپ عبدالقادر عطاء، ولی در نهایت‌الاربع قلقتندی به صورت سواة و در جمهره انساب العرب به صورت سواة آمده است و ظاهراً سخن ابن حزم در جمهره صحیح است و نسبت به آن هم سوائی است.

گوید معن بن عیسی، از سعید بن سائب طائفی، از پدرش، از یزید بن اسود ما را خبر داد که می‌گفته است: «در جنگ حنین همراه مشرکان شرکت کرده و سپس اسلام آورده است و افتخار مصاحبت با پیامبر پیدا کرده و کنیه‌اش ابو حازمه بوده است.

### عبدالله بن مُعَبَّة سوائی

گوید وکیع بن جراح و حُمَید بن عبدالرحمان رواسی، از سعید بن سائب طائفی ما را خبر داد که می‌گفته است از پیرمردی از قبیلهٔ سِوَاءَة که از خاندان عامر بن صعصعة و نامش عبیدالله بن مُعَبَّة بود شنیدم که می‌گفت: «به روزگار جنگ طائف دو مرد از یاران رسول خدا کنار دروازه بنی سالم کشته شدند. جنازهٔ آنان را به حضور پیامبر بردند و چون این خبر به آن حضرت رسید پیام فرستاد که آن دو را همان جا که کشته شده‌اند یا جایی که پیام آور برسد به خاک سپرند. آن دو را در فاصلهٔ جایی که کشته شده بودند و محل اقامت رسول خدا (ص) به خاک سپردند.

وکیع ضمن این حدیث گفته است که عبیدالله بن مُعَبَّة به روزگار رسول خدا یا نزدیک به آن زاده شده است، و حُمَید می‌گفته است دوره جاهلی را درک کرده بوده است.

### ابورزین عقیلی

نامش لقبط و پسر عامر بن منتفق است.

گوید عفان بن مُسَلِّم و ابوالولید هشام طیالسی و یحیی بن عباد همگی گفتند شعبه، از نعمان بن سالم، از عمرو بن اوس، از ابورزین برای ایشان حدیث کرده که: «به محضر پیامبر (ص) رسیده است و گفته است: ای رسول خدا! پدرم پیری سخت فرتوت است و او را توان گزاردن حج و عمره و کوچ کردن نیست. پیامبر (ص) فرموده‌اند: «خودت به نیابت پدرت حج و عمره بگزار».

محمد بن سعد می‌گوید: ابوالولید موضوع «کوچ کردن» را نگفته است ولی عفان و یحیی بن عباد گفته‌اند.

## ابوطریف<sup>۱</sup>

در طائف پس از این گروه که گفته شد  
فقیهان و محدثان دیگری بوده‌اند

عمرو بن شریذ بن سُوید ثقفی<sup>۲</sup>

## عاصم بن سفیان ثقفی

از عمر بن خطاب روایت کرده است.

## ابوهندیة

از عمر بن خطاب روایت کرده است. او پدر محمد بن ابی هندیة است که سعید بن مسیب از او روایت می‌کند.

## عمرو بن اوس

ابن حدیفة ثقفی. از پدر خویش روایت کرده است.

## عبدالرحمان بن عبدالله

ابن عثمان بن عبدالله بن ربیعة بن حارث بن حبیب بن حارث بن مالک بن خُطیط بن جُشم بن

۱ و ۲. ابن سعد شرحی برای ابوطریف و عمرو بن شریذ نیاورده است.

ثقیف. مادرش ام حکم دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است. و معاویة بن ابی سفیان دایی اوست. به عبدالرحمان، ابن ام حکم هم گفته می‌شود. پدر بزرگش عثمان بن عبدالله در جنگ حنین درفش مشرکان را بردوش داشته است و علی بن ابی طالب (ع) او را کشته است و پیامبر (ص) فرموده است: «خدای او را از رحمت خویش دور بدارد که به قریش کینه می‌ورزید».

عبدالرحمان بن عبدالله از عثمان بن عفان حدیث شنیده است. او والی کوفه و مصر شده است و فرزندانگانش امروز ساکن دمشق هستند.

### وکیع بن عُدُس

نام او را شعبه از گفته یعلی بن عطاء همینگونه آورده است و او برادرزاده ابورزین عقیلی است. کنبه‌اش ابومصعب بوده و از عموی خود ابورزین روایت کرده است. یعلی بن عطاء از او روایت کرده است. حماد بن سلمة و ابو عوانة نام پدر وکیع را به صورت حُدس گفته‌اند و روایات ایشان به صورت «از یعلی بن عطاء از وکیع بن حُدس» است.

### یعلی بن عطاء

او در سالهای پایانی پادشاهی بنی امیه به واسط آمده و در آن شهر مقیم شده است. شعبه و هُشیم و ابو عوانه و یاران ایشان از او حدیث شنیده‌اند.

### عبدالله بن یزید طائفی

به سال یکصد و بیست درگذشته است.

### بشر بن عاصم

ابن سفیان ثقفی. از پدر خویش روایت کرده است.

وکیع از محمد بن عبدالله بن افلاح طائفی، از بشر بن عاصم بن سفیان ثقفی روایت می‌کند که می‌گفته است \* عمر بن خطاب کارگزاران و جمع‌کنندگان زکات را در آغاز تابستان گسیل می‌داشته است.

### ابراهیم بن میسره

### عُطَیْف بن ابی سفیان

به سال یکصد و چهل درگذشته است.

### عُبَید بن سَعْد

### محمد بن ابی سُؤیْد

### ابوبکر بن ابی موسی بن ابی شیخ

### سعید بن سائب طائفی

همان کسی است که وکیع و حمید رواسی و معن بن عیسی از او روایت کرده‌اند.

### عبدالله بن عبدالرحمان

ابن یعلی بن کعب ثقفی. وکیع و ابو عاصم نبیل و ابونعیم و محمد بن عبدالله اسدی و جز

ایشان از او روایت کرده‌اند.

### یونس بن حارث طائفی

وکیع بن جراح و ابو عاصم نبیل و جز آن دو از او روایت کرده‌اند.

### محمد بن عبدالله بن افلاح طائفی

وکیع و جز او از او حدیث شنیده‌اند.

### محمد بن ابی سعید ثقفی

### محمد بن مُسَلِم

ابن سَوَسَن طائفی و مقیم مکه شده است. وکیع بن جراح و ابونعیم، و معن بن عیسی و جز ایشان از او روایت کرده‌اند.

### یحیی بن سلیم طائفی

او در مکه مقیم شده و در همان شهر درگذشته است و چرم می‌ساخته است - دباغی می‌کرده است.

## نام اصحاب رسول خدا (ص) که در یمن ساکن بوده‌اند

### أَبِيضُ بْنُ حَمَّالٍ

او مازنی و از قبیلهٔ حَمِیر است.

محمد بن سعد گوید، عبدالمنعم بن ادریس بن سنان می‌گفت: \* أَبِيضُ از قبیلهٔ ازد بود. از گروه فرزندزادگان عمرو بن عامر که در مَارب<sup>۱</sup> مقیم شده بودند.

گوید موسی بن اسماعیل، از محمد بن یحیی بن قیس مازنی، از پدرش، از ثمامة بن شراحیل، از سُمَی بن قیس، از شَمِیر، از خود ابیض بن حمال ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به حضور پیامبر (ص) رفته و خواهش کرده است منطقهٔ ملح را در اختیار او بگذارند و رسول خدا چنان فرموده‌اند، گوید همینکه أَبِيض پشت کرد و رفت مردی به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا! متوجه بودید که چه چیزی را در اختیار او گذاشتید؟ آب سرشار و پیوسته را که کاستی نمی‌پذیرد به او واگذار کردید. پیامبر (ص) از تصمیم خود برگشت. او می‌گوید به پیامبر (ص) عرض کردم چه بخشهایی از درختان اراک در اختیارم قرار می‌گیرد؟ فرمود: آنچه که در دسترس شتران سالخورده - دامهای چراکننده - نباشد.<sup>۲</sup>

گوید عبدالله بن زبیر حُمَیدی از فرج بن سعید، از عمویش، از پدرش، از گفتهٔ جد خود ابیض بن حمال ما را خبر داد که می‌گفته است: \* در مدینه به حضور رسول خدا رسیده

۱. قلفشندی در نهایه الارب فی معرفة انساب العرب، چاپ علی خاقانی، بغداد، ۱۳۷۸، ص ۳۷۶ می‌گوید مازنی‌ها شاخه‌یی از قبیلهٔ ازد هستند.

مَارب، شهری که مرکز حکومت پادشاهان مُبَع یمن بوده و در سه یا چهار منزلی صنعاء قرار داشته و در دامنهٔ کوههای حضرموت بوده است. سد مَارب آن جا بوده و به آن سبائیز گفته می‌شده است. به ترجمهٔ تقویم البلدان، ابوالفداء، ص ۱۳۳ مراجعه شود.

۲. مَلَح از سرزمین‌های مَارب است. این حدیث در لسان العرب ذیل کلمهٔ خف و هم در نهایه ابن اثیر آمده و توضیح داده شده و با توجه به گفتهٔ آنان ترجمه شد.

است و اسلام آورده است به شرط آنکه سه برادر از قبیله کُنده که در جاهلیت برده او بودند از لحاظ وابستگی به او وابسته باشند و با رسول خدا با پرداخت هفتاد حُلّه صلح کرد. و از آن حضرت خواست منطقه مَلَح یعنی مَلَح شذا را که در ناحیه مَأْرَب است در اختیارش بگذارند. پیامبر (ص) نخست پذیرفتند و سپس از او خواستند که آن را فسخ کند و او چنان کرد. آن گاه رسول خدا زمین و آبی و بیشه‌یی را در منطقه جَوْف که جایگاه قبیله مراد است در اختیار او گذاشتند.<sup>۱</sup>

گوید عبدالله بن زبیر حُمیدی از فرج بن سعید، از عمویش، از پدرش و او از گفته پدر بزرگ خود یعنی ابیض بن حَمَّال ما را خبر داد که می‌گفته است \* بر چهره‌اش لکه‌یی بدون مو و همراه با خارش و سوزش وجود داشته که از دور دیده می‌شده و چهره‌اش را مشخص می‌ساخته است. رسول خدا (ص) او را فراخوانده و بر چهره‌اش دست کشیده‌اند و از آن هنگام نشانی از آن برجای نمانده است.

### فروة بن مُسَبِّك

ابن حارث بن سلمة بن حارث بن ذؤیب بن مالک بن منبّه بن عطفیف بن عبدالله بن ناجیه بن یحابر. این یحابر همان مراد بن مالک بن اَدَد و از قبیله مَدْحِج است.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالله بن عمرو بن زهیر، از محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است \* فروة بن مُسَبِّك مرادی به سال دهم هجرت در حال کناره‌گیری از قبیله کُنده و برای پیروی از پیامبر (ص) به حضور ایشان آمد. فروة مردی شریف بود و چون به مدینه رسید سعد بن عبادة او را به خانه خویش برد و فردای آن روز به حضور پیامبر که در مسجد نشسته بودند رفت و سلام داد و گفت: ای رسول خدا! من به نمایندگی افراد قوم خود آمده‌ام. پیامبر پرسیدند کجا فرود آمده‌ای؟ گفت: در خانه سعد بن عبادة. رسول خدا فرمود: خداوند به سعد بن عبادة برکت دهد. از آن پس هرگاه رسول خدا در مسجد می‌نشست فروة به حضورش می‌آمد و قرآن و فرائض اسلام و احکام آن را می‌آموخت. پس از چندی رسول خدا (ص) او را به کارگزاری قبایل مراد و زُبَید و مدحج

۱. جَوْف در لغت به معنی زمین هموار است و نام چند جاست. از جمله بخشی از سرزمین قبیله مراد، یا قوت حموی در معجم البلدان ذیل این کلمه به تفصیل بحث کرده است.

گماشت و او در آن منطقه گردش می‌کرد. رسول خدا خالد بن سعید بن عاص را همراه او برای جمع آوری زکات گسیل فرمود. خالد بن سعید تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت پیوسته همراه فروة بود.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالله بن عمرو، از محجن بن وهب خزاعی، از گفتهٔ قوم خویش ما را خبر داد که می‌گفته‌اند \* پیامبر (ص) به فروة بن مسیک دوازده وقیه جایزه دادند و او را بر شتری گزیننه سوار کردند و حله‌یی بافت عمان بر او ارزانی داشتند.

گوید واقدی، از گفتهٔ عبدالله بن عمرو بن زهیر، از محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است \* پس از رحلت رسول خدا (ص) فروة بن مسیک بر اسلام پایدار ماند و همراه کسانی که از او پیروی می‌کردند به مخالفان خود حمله می‌برد و آن چنان که دیگران مرتد شدند او مرتد نشد.

محمد بن سعد می‌گوید: هشام بن محمد کلبی می‌گفت که فروة بن مسیک شاعر بوده است.<sup>۱</sup>

## قیس بن مکشوح

نام اصلی مکشوح، هُبیره و پسر عبد یغوث<sup>۲</sup> بن غزّیل بن سلمه بن بدا بن عامر بن عوّیثان بن زاهر بن مراد است. هُبیره سالار قبیلهٔ مراد بوده است. و چون تهیگاه او را با آتش داغ کرده‌اند به مکشوح معروف شده است. پسرش قیس سوارکار دلیر مذحج بوده است. او به حضور پیامبر (ص) رسیده و اسلام آورده است و هموست که اسود عنسی مدعی پیامبری در یمن را کشته است.

۱. به نقل مرحوم دکتر حمیدالله در الوثائق، رسول خدا برنامه وصول زکات را برای فروة به صورت مکتوب تسلیم او فرمودند. به ترجمه وثائق، به قلم این بنده، تهران، ۱۳۶۵ ش، صص ۱۸۱ و ۲۴۷ مراجعه فرمایید. ضمناً در پابریک الکامل، ج ۱، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ص ۳۴۱ این بیت معروف

وما إن طئنا (به همین صورت) جن ولکن منابنا ودولة آخربنا

به فروة نسبت داده شده است.

۲. یغوث نام یکی از بنهای اعراب است که در آیه ۲۳ سوره نوح نامش آمده است و برای آگهی بیشتر به هشام بن محمد کلبی، الاضنام، ترجمه استاد دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶ مراجعه فرمایید.

## عمرو بن معدی کرب

ابن عبدالله بن عمرو بن عَصْم بن عمرو بن زبید صغیر و این زبید صغیر همان منبه بن ربیعه بن سلمه بن مازن بن ربیعه بن منبه است که نسب همهٔ قبیلهٔ زبید به او می‌رسد و از شاخه‌های قبیلهٔ مذحج است. عمرو بن معدی کرب سوارکار نامور عرب است.

گوید واقدی، از گفتهٔ عبدالله بن عمرو بن زهیر، از محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است \* عمرو بن معدی کرب همراه ده‌تن از افراد قبیلهٔ زبید به مدینه آمد. و هنگام ورود به مدینه درحالی که لگام شتر خود را در دست داشت پرسید سالار خاندان بنی عمرو بن عامر در این سرزمین کیست؟ گفتند: سعد بن عباده. او همچنان مرکب خویش را در پی خود می‌کشید و کنار خانهٔ سعد بن عباده آن را بر زمین نشانده. سعد به پیشواز او آمد و خوشامد گفت و فرمان داد بار او را پیاده کردند و او را گرمی و پاس داشت و شامگاه او را به حضور پیامبر (ص) برد. عمرو بن معدی کرب اسلام آورد و روزی چند در مدینه بماند. پیامبر (ص) همان‌گونه که به دیگر نمایندگان پاداش داده بود او را هم پاداش داد. عمرو به سرزمین خود برگشت ولی پس از رحلت رسول خدا همراه مرتدان یمن از دین برگشت و سپس مسلمان شد و به عراق کوچ کرد و در فتح قادسیه و دیگر جنگها شرکت کرد و پسندیده آزمون داد.

## ضَرَدِین عبدالله ازدی

او ساکن منطقه جُرش بود.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید عبدالله بن عمرو بن زُهَیر، از منیر بن عبدالله ازدی برای من نقل کرد که \* ضَرَدِین عبدالله ازدی همراه ده و چندتن از قوم خود به مدینه آمد و در خانهٔ فروة بن عمرو بیاضی منزل کردند. او آنان را گرمی داشت و پذیرایی کرد و ایشان ده روز پیش او ماندند. ضَرَدِین از همه آنان خردمندتر و آگاه‌تر بود و در مجلس پیامبر (ص) حاضر می‌شد. پیامبر (ص) را از او خوش آمد و او را بر مسلمانان قومش فرمانده ساخت تا همراه کسانی که مسلمان شده‌اند با مشرکان یمن پیکار کند و او را به خیراندیشی نسبت به

همراهانش سفارش فرمود. او به فرمان پیامبر (ص) از مدینه به جُرش رفت. جرش در آن روزگار شهری استوار و بسته بود. پاره‌یی از قبایل یمن در آن متحصن شده بودند. سرد آنان را به اسلام دعوت کرد هرکس مسلمان شد رهایش ساخت و به خود نزدیک کرد و هرکرا خودداری کرد گردن زد و سپس با آنان پیکار کرد و بر ایشان پیروز شد و روزگاری دراز آنان را می‌کشت.

محمد بن سعد گوید واقدی، از گفته محمد بن صالح، از موسی بن عمران بن مناح ما را خبر داد که \* به هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت صُرد بن عبدالله ازدی کارگزار ایشان بر جُرش بود.

### نَمَطُ بن قیس

ابن مالک بن سعد بن مالک بن لای بن سلمان بن معاویه بن سفیان بن آرْحَب، از قبیله همدان است. او به سال دهم هجرت همراه گروهی از قوم خود به مدینه و حضور رسول خدا آمد. پیامبر (ص) پرداخت مقداری گندم را برای او مقرر فرمود که تا امروز به افراد خاندانش پرداخت می‌شود.

### حذیفه بن الیمان ازدی

گوید محمد بن عمر واقدی از محمد بن صالح، از موسی بن عمران بن مناح ما را خبر داد که می‌گفته است \* رسول خدا (ص) رحلت فرمود و کارگزار آن حضرت بر منطقه دبا<sup>۱</sup> حذیفه بن الیمان ازدی بود.

۱. دبا نام منطقه و بازاری در عمان است و شهری که در اشعار و اخبار دوره جاهلی از آن نام برده شده است. ضمناً باید توجه داشت که این حذیفه غیر از جناب حذیفه بن الیمان صحابی بسیار محترم و صاحب سر حضرت ختمی مرتبت است. به شماره‌های ۱۶۴۸ و ۱۶۴۷ الاصابه مراجعه شود.

## صخر غامدی

از قبیله ازد است.

### قیس بن حُصَین ذی الغُصَّة

ابن یزید بن شداد بن قنان بن سلمة بن وهب بن عبدالله بن ربیعة بن حارث بن کعب از قبیله مذحج است.

گوید: قیس بن حُصَین همراه خالد بن ولید به حضور پیامبر (ص) رسید و آن حضرت او را بر بنی حارث فرماندهی داد و برای او فرمانی نوشته شد و دوازده وقیه ونیم به او پاداش پرداخت شد. قیس و همراهانش که از قوم او بودند به سرزمین خود که نجران یمن بود برگشتند. پس از چهار ماه، حضرت رسول رحلت فرمود.<sup>۱</sup>

### عبدالله بن عبدالمدان

نام اصلی عبدالمدان عمرو و پسر دیان است و نام اصلی دیان یزید و پسر قطن بن زیاد بن حارث بن مالک بن ربیعة بن کعب بن حارث بن کعب و از قبیله مذحج است. عبدالله هم همراه نمایندگان قبیله خویش بود که با خالد بن ولید به حضور پیامبر رسید. نام او عبدالحجر بود. پیامبر (ص) از او پرسید تو کیستی؟ گفت: عبدالحجر. فرمود: تو عبدالله هستی.

### برادرش، یزید بن عبدالمدان

ابن دیان بن قطن بن زیاد بن حارث بن مالک. او هم همراه نمایندگان قبیله خود بود و مردی شریف و شاعر بود. گوید: هشام بن کلبی می گفته است که دیان در لغت همان حاکم است.

۱. بخشی از این نامه به شماره ۹۰ در مجموعه الوثائق السباییه، دکتر حمیدالله آمده است و به ترجمه آن، چاپ تهران ۱۳۶۵ ش، ص ۱۳۲ مراجعه فرمایید.

## یزید بن مُحجَّل

نام اصلی مُحجَّل، معاویة پسر حزن بن مُوَالَّة بن معاویة بن حارث بن مالک بن کعب بن حارث بن کعب، از قبیلهٔ مذحج است. او هم همراه نمایندگان بوده که با خالد بن ولید از نجران به مدینه و حضور پیامبر (ص) آمده‌اند و خالد بن ولید ایشان را در خانهٔ خود جا داده است. به پدرش به سبب سپیدی چهره - لکه سپیدی که بر چهره داشته است - مُحجَّل می‌گفته‌اند. مُحجَّل ریاست داشته است.

## شداد بن عبدالله قنانی

از خاندان حارث بن کعب است. او نیز همراه نمایندگان بوده که با خالد بن ولید به مدینه و حضور پیامبر (ص) آمده‌اند.

## عبدالله بن قراد

از خاندان حارث بن کعب است، و همراه نمایندگان بوده است که از نجران با خالد بن ولید آمده بودند. رسول خدا (ص) به او ده وقیه پاداش داد. او و همراهان قومه به سرزمین خود برگشتند و بیش از چهارماه آن جا نبودند که پیامبر (ص) رحلت فرمود.

## زُرْعَة ذویزن

از قبیلهٔ حَمِیر است.

محمد بن سعد گوید محمد بن عمر و اقدی، از عمر بن محمد بن صُهبان، از زامل بن عمرو، از شهاب بن عبدالله خولانی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* زرعه ذویزن اسلام آورد و پیامبر (ص) مقرر فرمود این نامه برای او نوشته شود: «اما بعد، محمد شهادت می‌دهد که پروردگاری جز خدا وجود ندارد، و او بنده و فرستادهٔ خدای است، و سپس

مالک بن مرارة زهاوی برای من نقل کرد که تو از نخستین افراد قبیله حمیری که اسلام آورده‌ای و با مشرکان جنگ کرده‌ای تو را مژده باد به خیر و آرزومند خیر باش.<sup>۱</sup>

## حارث و نُعَیم پسران عبدکلال و نعمان سالار ذی رُعَین

گوید محمد بن عمر واقدی، از عمر بن محمد بن صهبان، از زامل بن عمرو، از شهاب بن عبدالله خولانی برای ما نقل کرد که می‌گفته است: \* حارث و نُعَیم دو پسر عبدکلال و نعمان مهتر ذی رُعَین<sup>۲</sup> و قبیله‌های معافر و همدان اسلام آوردند. پیامبر(ص)، اُبتی بن کعب را فراخواند و فرمود: برای آنان بنویس، اما بعد فرستادگان شما هنگام بازگشت ما از سرزمین روم - تبوک - به مدینه پیش ما آمدند. پیام شما را رساندند و از آنچه در منطقه شماست ما را آگاه ساختند و خبر اسلام آوردن و جنگ کردن شما با مشرکان را گفتند. خداوند شما را به هدایت خویش رهنمایی فرموده است به شرط آنکه اصلاح آورید و خدا و پیامبرش را فرمان برید و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از غنیمتها خمس خدا و سهم پیامبر و آنچه را مخصوص اوست جدا و پرداخت کنید. همچنین صدقاتی را که برای دیگر مؤمنان مقرر شده است شما هم پردازید.

## مالک بن مرارة زهاوی

رُهاء نام شاخه‌یی از قبیله مذحج است. پیامبر(ص) نامه خود را برای پادشاهان حِمیر همراه او فرستاده بود. هنگامی که پیامبر(ص) معاذ بن جبل را به یمن گسیل فرمود، مالک بن مرارة همراه او بود و نامه‌یی هم در باره سفارش نسبت به ایشان نوشته شد.

۱. لطفاً برای آگاهی بیشتر در باره این نامه به شماره ۱۰۸ و ۱۰۹ در وثائق مراجعه فرمایید.

۲. نام و شرح این سه قبیله در جمهرة انساب العرب ابن حزم، چاپ عبدالسلام محمد هارون دارالمعارف، مصر، ۱۳۹۱ ق آمده است.

## مالک بن عبادة

او هم از همراهان معاذ بن جبل است که رسول خدا(ص) ایشان را به یمن گسیل فرمود و نامه‌یی هم دربارهٔ سفارش نسبت به ایشان نوشته شد.

## عُقبَة بن نَمِر

او هم از فرستادگان رسول خدا(ص) است که ایشان را همراه معاذ بن جبل به یمن گسیل فرمود و نامه‌یی هم برای زرعة ذی یزن نوشته شد که او را نسبت به ایشان سفارش کرده و مقرر فرموده بود زکات را جمع کنند و به فرستادگان پیامبر(ص) پرداخت کنند.

## عبدالله بن زید

او هم از فرستادگان پیامبر(ص) است که ایشان را همراه معاذ بن جبل به یمن گسیل فرموده بود.

## زُرارة بن قیس

ابن حارث بن عداء بن حارث بن عوف بن جشم بن کعب بن قیس بن سعد بن مالک بن نخع، از قبیلهٔ مذحج است. او در گروه نمایندگان نخع بود که در نیمهٔ محرم سال یازدهم هجرت به حضور پیامبر(ص) آمدند. ایشان دو یست مرد بودند و در خانهٔ رَمَلَة دختر حدث فرود آمدند و سپس در حالی که همگی مقر به اسلام بودند به حضور رسول خدا آمدند. ایشان پیش از آن در یمن با معاذ بن جبل بیعت کرده بودند.

زرارة به پیامبر گفت: ای رسول خدا من در این سفر خواب شگفتی دیدم. فرمود: چه دیدی؟ گفت: در خواب چنین دیدم که ماده خرم که او را میان قبیله گذاشته‌ام بزغاله سیاهی که سیاهی او کم‌رنگ است زاییده است. پیامبر فرمود: آیا کنیزی که باردار باشد آن‌جا

داری؟ گفت: آری، کنیزی را آن جا گذارده‌ام که باردار است. رسول خدا فرمود: او پسر بچه‌یی که پسر خود تو است زاینده است. زراره گفت: چرا چهره‌اش به آن رنگ است؟ پیامبر فرمود: نزدیک بیا و چون نزدیک رفت رسول خدا به او فرمود آیا در بدن خود جای پیسی داری که آن را پوشیده می‌داری؟ گفت: آری و سوگند به کسی که تو را برحق برانگیخته است هیچ کس آن را نمی‌داند و هیچ کس جز تو بر آن آگاه نشده است. حضرت فرمود: این مربوط به همان پیسی است.<sup>۱</sup> زراره گفت: ای رسول خدا! نعمان بن منذر را هم در خواب دیدم که دو گوشواره و دو بازو بند و دو دست آورنجن بر تن دارد. فرمود: «آن پادشاهی عرب است که به بهترین زیور و روش برمی‌گردد». زراره گفت: و پیرزالی سپیدموی را دیدم که از زمین بیرون آمد. فرمود: نشان بقیه دنیا است. زراره گفت: و چنان دیدم که آتشی از زمین زبانه کشید و میان من و پسر عمر که نامش عمرو است حائل شد و آن زبانه می‌گفت: آتش آتش، بینا و کور، خودتان و اهل و امواتان را می‌خورم، خورا کم دهید. پیامبر فرمودند: فتنه‌یی است که در آخر زمان پدید خواهد آمد. زراره پرسید ای رسول خدا آن فتنه چیست؟ فرمود: مردم امام خود را می‌کشند و همچون استخوانهای سر و جمجمه که پیوسته به یکدیگر است به جان یکدیگر می‌افتند. پیامبر (ص) انگشتان یک دست را میان انگشتان دست دیگرش کرد و فرمود: در آن فتنه تبه‌کار می‌پندارد نیکوکار است، و خون مؤمن در نظر مؤمن حلال‌تر از آشامیدن آب است، اگر پسرت بمیرد تو خود گرفتار آن فتنه می‌شوی و اگر تو بمیری پسرت گرفتار آن می‌شود. زراره گفت: ای رسول خدا! دعا فرمای که من آن فتنه را در نیابم. رسول خدا عرضه داشت: پروردگارا او آن فتنه را در نیابد. گوید: زراره مرد و پسرش عمرو باقی ماند و او از کسانی بود که در کوفه عثمان را از حکومت خلع کرد.<sup>۲</sup>

۱. ظاهراً کسبه معروف زراره، ابو عمرو است که ابن اثیر در نه‌ایه ذیل کلمات سفح، حوی، شجر، دشواری‌های این حدیث را آورده است و می‌گوید در حدیث ابو عمرو نخعی این چنین است.

۲. ابن اثیر در اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۰۱ نام پدر زراره را عمرو ثبت کرده است و این موضوع را بدون اینکه سخنی از عثمان در آن باشد آورده است. درست هم همین است که فتنه‌های بسیار مهم‌تر از کشته شدن عثمان بوده است و خواهد بود.

## ارطاة بن كعب

ابن شراحیل بن كعب بن سلمان بن عامر بن حارثة بن سعد بن مالك بن نخع. به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد و برای او رایتی بسته شد که با همان رایت در جنگ قادسیه شرکت کرد و در همان جنگ کشته شد و برادرش ذرید بن كعب آن را بر دست گرفت و او هم کشته شد.

## وثر بن یحس

او از ایرانیان مقیم یمن بوده است. به حضور پیامبر (ص) آمد و اسلام آورد و سپس از حضور ایشان به یمن و پیش ابناء - ایرانیان - برگشت و به خانه دختران نعمان بن بُزرج - بزرگ - رفت و آنان مسلمان شدند. او به فیروز بن دیلمی پیام فرستاد و نیز به مرگبوذ که هردو مسلمان شدند. پسر مرگبوذ به نام عطاء نخستین کسی است که در شهر صنعاء قرآن را جمع کرده است. باذان هم اسلام آورد و پیام مسلمانی خویش را به رسول خدا فرستاد و این به سال دهم بود.

## فیروز بن دیلمی

او از ابناء و ایرانیانی است که خسرو آنان را همراه سیف بن ذی یزن به یمن فرستاد. آنان سپاهیان حبشه را از یمن بیرون راندند و خود بر آن سرزمین چیره شدند، و چون خبر ظهور رسول خدا به ایشان رسید، فیروز بن دیلمی به حضور پیامبر آمد و مسلمان شد و احادیثی از ایشان شنید و حدیثهایی از گفته او روایت شده است. برخی از محدثان از او به صورت فیروز بن دیلمی و برخی به صورت دیلمی نام برده اند که هردو یکی است و می بینیم که حدیث یکی است و در نام او اختلاف دارند همین گونه که برای تو یاد آور شدم.

محمد بن سعد گوید ابو عاصم ضحاک بن مخلد شیبانی، از عبدالحمید بن جعفر، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله یزنی، از دیلمی ما را خبر داد که می گفته است \* به

رسول خدا (ص) گفتم: ما در سرزمینی سرد زندگی می‌کنیم و با شرابی از گندم کمک می‌گیریم - گرم می‌شویم. پیامبر (ص) پرسید مست می‌کند؟ گفتم: آری. فرمود: «آن را میاشامید» و دوباره پرسیدند که مست می‌کند؟ گفتم: آری. فرمود «آن را میاشامید». گفتم: آنان از آن شراب شکیبایی ندارند. فرمود: «اگر از آن خودداری نتوانند ایشان را بکش».

محمد بن سعد می‌گوید: همین خبر را محمد بن عبید طنافسی از محمد بن اسحاق، از یزید بن ابی حبیب، از مرثد بن عبدالله یزنی از دیلم حمیری برای ما نقل کرد.

گوید و محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبرة، از اسحاق بن عبدالله، از ابو وهب جیشانی، از ابو خراش، از دیلمی حمیری برای ما نقل کرد \* فیروز بن دیلمی از حضرت ختمی مرتبت حدیثی درباره قدر - سرنوشت - نقل کرده است. کنیه فیروز، ابو عبدالله بوده است.

گوید که عبدالمنعم بن ادریس می‌گوید: فرزندان او نسب به بنی ضبّه می‌رسانند و می‌گویند در دوره جاهلی گرفتار اسیری شده‌ایم.

فیروز دیلمی همراه کسانی بود که به جنگ اسود بن کعب عنسی رفتند که در یمن ادعای پیامبری کرده بود و پیامبر (ص) فرموده‌اند: «اسود را مرد نیکوکار فیروز بن دیلمی کشته است». فیروز که خدایش رحمت کند به روزگار خلافت عثمان بن عفان در یمن درگذشت.

## داذوئیه

او هم از ایرانیان و پیری سالخورده بود. به روزگار حضرت ختمی مرتبت اسلام آورد و در آن گروهی بود که اسود بن کعب عنسی را که در یمن ادعای پیامبری کرده بود کشتند. قیس بن مکشوح از اقوام اسود بن کعب می‌ترسید مدعی شد که داذوئیه او را کشته است و سپس برای به دست آوردن خشنودی آنان بر داذوئیه حمله برد و او را کشت.

ابوبکر صدیق به مهاجر بن ابی أمیه نوشت که قیس بن مکشوح را در بند پیش او فرستد. او قیس را در بند کرد و فرستاد. ابوبکر به او گفت: آن مرد نیکوکار داذوئیه را کشته‌ای و تصمیم به کشتن قیس گرفت. قیس با او گفتگو کرد و سوگند خورد که چنان کاری نکرده است و گفت: ای جانشین رسول خدا مرا برای شرکت در جنگ‌های زنده بدار که مرا

بینش در جنگها و چاره‌سازی در فریب‌دادن دشمن فراهم است. ابوبکر او را باقی گذاشت و به عراق گسیل داشت و فرمان داد هیچ‌گونه فرماندهی به او سپرده نشود و فقط در امور جنگی با او رایزنی شود.

## نعمان

او مردی یهودی و از مردم سبا بود. به حضور پیامبر آمد و اسلام آورد و سپس به سرزمین قوم خود برگشت. چون اسود بن کعب عَنَسی از این خبر آگاه شد کس فرستاد و او را گرفت و او را پاره‌پاره کرد.

## پس از این گروه این محدثان در یمن بوده‌اند

### طبقه نخست

#### مسعود بن حکم ثقفی

او عمر بن خطاب را دیده و از او روایت کرده است.

#### سعد اَعْرَج

از یاران یعلی بن مُثَنِّه است و عمر بن خطاب را دیده است.

#### عبدالرحمان بن بَيْلَمَانِي

او از ویژگیان عمر بن خطاب - از سپاهیان ویژه عمر - بوده است. عبدالمنعم ادریس درباره او گفته است که از ایرانیان مقیم یمن بوده و در نجران زندگی می‌کرده است و به روزگار

حکومت ولید بن عبدالملک در گذشته است.

### حُجْر المَدْرِي

از قبیله همدان است. از زید بن ثابت روایت کرده است و طاووس یمانی از او روایت می‌کند.

### ضخاک بن فیروز

دیلمی. از ایرانیان است و از پدر خود روایت کرده است.

### ابوالاشعث صنعانی

نام و نسب او چنین است: شراحیل بن شرحبیل بن کُلیب بن أَدَة و از ابناء - ایرانیان و اشخاص غیر عرب - است که در پایان زندگی در دمشق ساکن شده است و شامی‌ها از او روایت کرده‌اند. او در گذشته دور و به روزگار معاویه بن ابی سفیان در گذشته است.

### حَنَس بن عبدالله صنعانی

او هم از ابناء است که سپس از یمن کوچ کرده و به مصر رفته است. مصری‌ها از او روایت کرده‌اند و او آن‌جا در گذشته است.

### شهاب بن عبدالله خولانی

### وهب ذماری

در منطقه ذمار که نام یکی از بیلاق‌های یمن است سکونت داشته است. او کتابهای اهل کتاب را خوانده بوده است.

## طبقه دوم

## طاووس بن کیسان

گوید سفیان بن عیینة، از ابن ابی نجیح، و ولید بن عُقبه از حمزه زیات، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر دادند که: \* کنیه طاووس، ابو عبدالرحمان بوده است.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که: \* طاووس برده آزاد کرده و وابسته بحیر بن ريسان حمیری بوده و در جند ساکن بوده است. فضل بن دکین و جز او گفته اند که او وابسته همدان بوده است.

عبدالمنعم بن ادریس می گوید: طاووس وابسته ابن هوذه همدانی بوده است. پدر طاووس ایرانی است ولی از ابناء نبوده است و در جند می زیسته و با افراد خاندان هوذه دوستی داشته است.

گوید عفان بن مسلم و احمد بن عبدالله بن یونس هردو، از گفته محمد بن طلحة، از حمید بن وهب قرشی، از فرزندان طاووس ما را خبر دادند که: \* طاووس با رنگ زرد خضاب می بسته است.

گوید سلیمان بن حرب، از جریر بن خازم ما را خبر داد که می گفته است: \* طاووس را دیدم که با حنای بسیار سرخ خضاب بسته بود.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته حنظله ما را خبر داد که می گفته است: \* خودم طاووس را دیدم که سر و ریش خویش را با حنا خضاب می بست.

گوید فضل بن دکین، از گفته فطر ما را خبر داد که می گفته است: \* طاووس را دیدم که موهای خود را با حنا رنگ می کرد.

گوید فضل بن دکین، از گفته فطر ما را خبر داد که می گفته است: \* طاووس را چنان دیدم که بسیار چارقده بر سر می بست. گوید به فطر گفتم: این کار را بسیار انجام می داد؟ گفت: آری.

گوید عبیدالله بن موسی، از هانی بن ایوب جعفی ما را خبر داد که می گفته است: \* طاووس همواره بر سر خود چارقده می پوشید و آن را کنار نمی گذاشت.

گوید همین عبیدالله بن موسی، از خارجه بن مصعب ما را خبر داد و گفت \* طاووس مقنعه می پوشید و چون شب فرا می رسید آن را از سر برمی داشت - سر خود را برهنه می کرد.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته یونس بن حارث ما را خبر داد که می گفته است \* طاووس را دیدم که با داشتن چارقد نماز گزارد.

گوید حفص بن غیاث، از گفته لیث ما را خبر داد که \* طاووس پوشیدن جامه های نازک و بازرگانی آن را خوش نمی داشت.<sup>۱</sup>

گوید یحیی بن عباد، از گفته عماره بن زاذان ما را خبر داد که می گفته است \* بر تن طاووس دو جامه رنگ شده با گِل سرخ دیدم.

گوید ابوقطن عمرو بن هیشم، از ابوالاشهب ما را خبر داد که می گفته است \* بر تن طاووس درحالی که مُحرم بود دو جامه دیدم که با گِل سرخ رنگ شده بود.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از معمر، از گفته پسر طاووس، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* خوش نمی دارد عمامه ببندد و چیزی از آن را زیر چانه خود قرار ندهد.

گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی، از گفته مُسلم ما را خبر داد که می گفته است شنیدم که \* ایوب سختیانی از عبدالله پسر طاووس می پرسید پدرت در سفر چه جامه یی می پوشید؟ گفت: دو پیراهن بر تن می کرد و زیر آن دو ازار نمی پوشید.

گوید محمد بن عبید طنافسی، از یعقوب بن قیس ما را خبر داد که می گفته است \* بر تن طاووس درحالی که مُحرم بود دو جامه رنگ کرده با گِل سرخ دیدم.<sup>۲</sup>

گوید معن بن عیسی، از عبدالرحمان بن ابی بکر مُلیکی ما را خبر داد که می گفته است \* میان چشمهای طاووس نشان سجده دیدم.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از اسماعیل بن مُسلم ما را خبر داد که می گفته است

۱. کلمه یی که در متن است ساپری است که به گفته ابن اثیر در النهایه به معنی پارچه نازکی است که زیر آن دیده شود و منسوب به شاپور است.

۲. می بینید که همین روایت با اسناد دیگری در چند سطر پیش آمده بود. جای اندوه است که در کتابی چون طبقات درباره بزرگانی چون طاووس به نقل رنگ مو و جامه آن هم مکرر و ملال آور پرداخته شود و از مکرمات های اخلاقی آن چنان که باید و شاید سخن به میان نیاید. لابد این هم نوعی از تهاجم فرهنگی آن روزگار بوده است.

\* پیش حسن بصری از طاووس سخن رفت. گفت: طاووس طاووس! آیا خانواده‌اش نمی‌توانستند بر او نامی دیگر و بهتر از این بگذارند؟

گوید عبدالله بن جعفر رقی، از ابن مبارک، از معمر، از گفته یکی از پسران طاووس، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* هرگاه نامه‌ها پیش او جمع می‌شده دستور می‌داده است بسوزانند.

گوید قبیصة بن عقبه، از گفته سفیان، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است \* طاووس مرا گفت: چون حدیثی را برای تو گفتم و درستی آن را برای تو ثابت کردم هرگز از دیگری در آن باره می‌پرس.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته ابو شهاب، از حمید طویل، از خود طاووس ما را خبر داد که \* او از یمن برای حج می‌آمده است و هنگامی می‌رسیده است که مردم در عرفات بودند و او پیش از آمدن به مکه اعمال خود را از عرفات آغاز می‌کرد.

گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی، از گفته مسلم بن خالد ما را خبر داد که می‌گفته است، از عبدالکریم بن ابی المخارق شنیدم که می‌گفت \* طاووس به ما گفت: هرگاه در حال طواف هستم چیزی از من می‌پرسید که بدون تردید طواف چون نماز است.

گوید حجاج بن محمد، از ابن جریج ما را خبر داد که می‌گفته است پسر طاووس از گفته پدرش برای من نقل کرد که \* خوش نمی‌داشته است انسان - از مردم - چیزی را با سوگند دادن به آبروی خداوند مسألت کند.

گوید حجاج بن محمد، از ابن جریج، از علی بن ابی حمید، از طاووس ما را خبر داد که \* او به روز عید فطر و قربان به کنیزان سیاه و غیر سیاه خود فرمان می‌داده است دستها و پاهای خود را خضاب ببندند و می‌گفته است عید است.

گوید محمد بن حمید عبدی، از حنظلة ما را خبر داد که می‌گفته است \* همراه طاووس راه می‌رفتم کنار مردمی رسید که قرآن می‌فروختند. انا لله و انا الیه راجعون بر زبان آورد.

گوید قبیصة بن عقبه، از گفته سفیان، از محمد بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است \* از جمله دعاهای طاووس این بود که پروردگارا مرا از مال و فرزند محروم دار و ایمان و عمل نصیب من فرمای.

گوید علاء بن عبدالجبار عطار، از محمد بن مسلم، از عمرو بن دینار، از طاووس ما را

خبر داد که می‌گفته است: «دوستی بدتر از توانگر و دولتمرد نمی‌شناسم.

گوید اسماعیل بن عبدالله بن خالد سکری، از یحیی بن سلیم طائفی، از زمعه بن صالح ما را خبر داد که می‌گفته از عبدالله پسر طاووس شنیده است که می‌گفته است از طاووس شنیدم که می‌گفت: «هرگاه شخص یهودی یا مسیحی بر تو سلام داد به او پاسخ بده که علاک السلم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از مندل، از زمعه بن صالح، از سلمه بن وهرام ما را خبر داد که می‌گفته است: «دزدی را از کنار طاووس می‌بردند دیناری برای کفاره او پرداخت و او را رها کرد.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از لیث ما را خبر داد که طاووس به نقل از ابن عباس می‌گفت که: «طلاق خُلَع طلاق صحیحی است. سعید بن جبیر این را نادرست دانست. طاووس او را دید و گفت: من پیش از آنکه تو متولد شده باشی قرآن خوانده‌ام و آن را به هنگامی شنیده‌ام که جویدن ترید تو را سرگرم می‌داشته است.<sup>۱</sup>

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از معمر، از پسر طاووس ما را خبر داد که پدرش می‌گفته است: «از برادران عراقی خود شگفت‌زده می‌شوم که حجاج را مؤمن می‌نامند. گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از لیث، از طاووس ما را خبر داد که می‌گفته است: «آنچه می‌آموزی برای خود بیاموز که امانت از میان مردم رخت بر بسته است. گوید: طاووس حرف حرف حدیث را می‌شمرد.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از سعید بن ابی صدقه ما را خبر داد که می‌گفته است: «قیس بن سعد به ما گفت: منزلت طاووس میان ما همچون منزلت ابن سیرین میان شماست.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است: «مردی درباره چیزی از طاووس پرسید. پاسخ داد می‌خواهی برگردنم ریسمان افکنند و دوره بگردانند.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که: «مردی درباره مسأله‌یی از طاووس پرسید. طاووس او را از خود راند. آن مرد گفت: ای ابو عبدالرحمان!

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که طلاق خُلَع با بخشیدن مالی یا بخشی از مهریه به زوج صورت می‌گیرد و شوهر حق رجوع ندارد. از لحاظ لغوی ابن اثیر و ابن منظور در نهاییه و لسان العرب در این باره بحث کرده‌اند.

من برادر توام. گفت: مگر تو غیر از دیگر مسلمانانی.

گوید فضل بن دکین و قبیصة بن عقبه هردو، از سفیان، از ابوامیه از داود بن شاپور ما را خبر دادند که می‌گفته است \* مردی به طاووس گفت: برای ما دعا کن. گفت: اینک برای آن نیت قربت نمی‌یابم.

گوید رُوح بن عبادة، از ابن جریج، از ابراهیم بن میسرة ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن یوسف، طاووس را بر جمع کردن زکات گماشت. ابراهیم می‌گفته است: پس از آن از طاووس پرسیدم چه کردی؟ گفت: به مردی که می‌بایست زکات بدهد می‌گفتیم از آنچه خدایت داده است زکات پرداز، خدایت رحمت کناد. اگر می‌داد می‌گرفتیم و اگر پشت می‌کرد به او نمی‌گفتیم جلو بیا.

گوید فضل بن دکین، از ابواسحاق صنعانی ما را خبر داد که می‌گفته است \* بامداد سردی طاووس و وهب بن منبه پیش محمد بن یوسف<sup>۱</sup> برادر حجاج که حاکم ما بود رفتند. گوید طاووس بر صندلی نشست. محمد بن یوسف خطاب به غلام خود گفت: زود این طیلسان را - از دوش من - بردار و بر دوش ابو عبدالرحمان بینداز. طیلسان را بر دوش او افکندند. طاووس آن قدر شانه‌های خود را تکان داد تا آن را از دوش خود بر زمین افکند. محمد بن یوسف خشم گرفت. پس از آن وهب بن منبه به طاووس گفت: به خدا سوگند نیازی نبود که او را نسبت به ما خشمگین کنی. چه خوب بود طیلسان را می‌پذیرفتی و می‌فروختی و بهای آن را به درویشان می‌دادی. طاووس گفت: آری اگر سپس گفته نمی‌شد که طاووس آن را پذیرفت، آن کار را می‌کردم. وانگهی اگر خریدار آنچه را که من با آن انجام می‌دادم انجام نمی‌داد چه می‌کردم.

گوید فضل بن دکین، از ابراهیم بن نافع، از عمران بن عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است \* عطاء در مواردی آنچه را که طاووس گفته بود می‌گفت. یکبار به او گفتم: ای ابو محمد این سخن را از چه کسی نقل می‌کنی. گفت: از شخص مورد اعتماد طاووس.

گوید ابوالولید هشام طبالسی، از ابو عوانه، از ابوبشر ما را خبر داد که \* طاووس به گروهی از جوانان قریش که بر کعبه طواف می‌کردند گفت: شما اینک لباسهایی می‌پوشید که پدران شما نمی‌پوشیدند و به گونه‌ی راه می‌روید که رقاصان و بازیگران هم خوش

۱. در گذشته به سال ۹۱ هجری و از امیران ستمگر که از سوی برادرش حجاج امیر صنعاء و جند بوده و در همان مقام مرده است. به زرکلی، الاعلام، ج ۸، ص ۲۰ مراجعه فرمایید.

نمی‌دارند چنان راه بروند.

گوید فضل بن دکین، از مسعر، از عبدالملک ما را خبر داد که می‌گفته است: \* طاووس به حج قران می‌آمد. بدین سبب به مکه نمی‌آمد و نخست به عرفات می‌رفت. گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از حمید بن طرخان، از عبدالله پسر طاووس ما را خبر داد که می‌گفته است: \* مسیر ما از یمن تا مکه هرگاه همراه پدرم بودیم یک ماه بود. و چون برمی‌گشتیم راه را به دوماه می‌پیمود. به او گفتیم: چرا این چنین حرکت می‌کنی؟ گفت: مرا خبر رسیده است که تا مرد از سفر حج به خانه‌اش نرسیده همواره در راه خداست. گوید عفان بن مسلم، از عبدالواحد بن زیاد، از لیث ما را خبر داد که می‌گفته است: \* در بیماری مرگ طاووس او را دیدم که در بستر خود ایستاده نماز می‌گزارد و بر همان سجده می‌کرد.

گوید محمد بن عمر واقدی، از سیف بن سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است: \* طاووس در شهر مکه یک روز پیش از ترویبه<sup>۱</sup> به سال یکصد و شش هجری درگذشت. هشام بن عبدالملک که در آن سال به حج آمده بود و خلیفه بود بر پیکر طاووس نماز گزارد. طاووس به هنگام مرگ نود و چند سال داشت.<sup>۲</sup>

## وَهَبُ بْنُ مَنبَه

از ابناء و کنیه‌اش ابو عبدالله بوده است.

گوید اسماعیل بن عبدالکریم بن معقل بن منبه صنعانی، از ولید بن مُسَلِّم، از مروان بن سالم دمشقی، از احوص بن حکیم، از خالد بن معدان، از عبادة بن صامت ما را خبر داد که می‌گفته است: \* از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «میان امت من دو مرد خواهند بود

۱. تَرْوِیْبَةٌ، به معنی آب برداشتن است که به روز هشتم ذیحجه انجام می‌شده است و حاجیان از مکه به منی آب می‌برده‌اند که آن جا آب نبوده است. به لسان العرب ذیل «روی» مراجعه شود.

۲. طاووس را شیخ طوسی در رجال، چاپ نجف، ۱۳۸۰ ق، ص ۹۴ از اصحاب حضرت سجاد علیه السلام دانسته است. در جامع الرواة اردبیلی هم به نقل از میرزا محمد استرآبادی از راویان شیعه شمرده شده است. مرحوم امین در اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۵، چاپ جدید در بیروت، با عنوان طاووس بن کسان خولانی همدانی شرح حالی از او آورده است. برخی از مکارم اخلاقی و شهادت او را می‌توان در محدث قمی، الکُنُیُّ وَالْأَلْقَابُ، ج ۲، چاپ صیدا، ۱۳۵۸ ق، ص ۴۰۰ ملاحظه کرد.

یکی از آن دو وهب است که خداوند بر او حکمت می بخشید و دیگری غیلان که چه فتنه‌ی بر این امت خواهد بود، بدتر از فتنه شیطان».

گوید اسماعیل بن عبدالکریم، از گفته محمد بن داود، از پدرش داود بن قیس صنعانی ما را خبر داد که می گفته است از وهب بن منبّه شنیدم که می گفت: \* نود و دو کتاب را که همه از آسمان فرو آمده است خوانده‌ام. هفتاد و دو تایی آن در کنیسه‌ها و کلیساها و در دست مردم است و بیست جلد آن را جز اندک مردمی نمی دانند. در همه آنها چنین یافتیم که هر کس چیزی از مشیت را به خویش نسبت دهد همانا کافر شده است.

گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی، از مسلم بن خالد، از مثنی بن صباح ما را خبر داد که می گفته است: \* وهب بن منبّه چهل سال هرگز هیچ جاننداری را دشنام نداد، و بیست سال چنان شب زنده دار بود که میان نماز عشاء و نماز صبح نیازمند به وضو گرفتن نبود. وهب بن منبّه می گفته است سی کتاب را خوانده‌ام که بر سی پیامبر نازل شده است.

گوید محمد بن عمر واقدی و عبدالمنعم بن ادریس هر دو ما را خبر دادند که: \* وهب بن منبّه به سال یکصد و ده هجرت در آغاز خلافت هشام بن عبدالملک در صنعاء درگذشت.

### هَمَام بن منبّه

برادر وهب و از ابناء است. او از برادرش وهب بزرگتر بوده و ابوهریره را دیده و روایات بسیاری از او نقل کرده است. کنیه او ابو عقیبه بوده و پیش از وهب به سال یکصد و یک یا یکصد و دو درگذشته است.

### معقل بن منبّه

برادر وهب و از ابناء و کنیه اش ابو عقیل بوده است. او هم پیش از وهب درگذشته و گاهی از او روایت شده است.

## عُمر بن منبه

از ابناء و کنیه‌اش ابو محمد است. از او هم گاهی روایت شده است.

## عطاء بن مَر کَبُوذ

کنیه‌اش ابو محمد و از ابناء بوده و گاهی از او روایت شده است.

## مغیره بن حکیم صنعانی

او هم از ابناء است.

## سِماک بن فَضَل

خولانی. از مردم صنعاء است.

## عمرو بن مُسَلِم

از مردم جَنْد است.

## زیاد بن شیخ

از ابناء و از مردم صنعاء است.

### طبقه سوم

#### عبدالله بن طاووس

کنیه‌اش ابو محمد است. او در آغاز خلافت امیر مومنان ابوالعباس - سفاح - در گذشته است.

#### حکم بن ابان

از مردم عَدَن است و به سال یکصد و پنجاه و چهار در گذشته است.

#### سَلْمُ صِنَعَانِي

از عطاء روایت می‌کرده است.

#### اسماعیل بن شروس

گاهی از او روایت شده است.

#### مَعْمَرُ بْنُ رَاشِدٍ

کنیه او ابو عروه و وابسته قبیله اَزْد است. کنیه پدرش، راشد ابو عمرو و برده آزاد کرده و وابسته اَزْد بوده است. مَعْمَر از مردم بصره است که از آن شهر کوچ کرده و ساکن یمن شده است. هنگامی که معمر از بصره می‌رفت ایوب او را بدرقه کرد و سفره و توشه‌دانی برای او فراهم ساخت. معمر مردی بردبار و خردمند و جوانمرد بود. محمد بن سعد می‌گوید عبدالله بن جعفر رقی می‌گفت عبدالله بن عمرو مرا خبر داد و

گفت: در بصره منتظر آمدن ایوب از مکه بودم. ایوب آمد و معمر همسفر و هم کجاوه او بود. معمر برای دیدار مادر خود آمده بود. من پیش او رفتم و او شروع به پرسیدن از حدیث عبدالکریم از من کرد و من برای او نقل کردم.

محمد بن عمر واقدی می گوید: معمر در ماه رمضان سال یکصد و پنجاه و سه در گذشته است ولی عبدالمنعم بن ادریس می گوید که در آغاز سال یکصد و پنجاه در گذشته است.

عبدالرحمان بن یونس ما را خبر داد و گفت حضور داشتم و شنیدم که: سفیان بن عیینة از عبدالرزاق پرسید که درباره این سخن مردم که می گویند معمر گم شده است مرا از آنچه آگاهی خبر بده. عبدالرزاق گفت: معمر پیش ما مرد و ما در مراسم مرگ و تشییع او حضور داشتیم، و مطرف بن مازن که قاضی ما بود همسر او را گرفت.

### یوسف بن یعقوب

ابن ابراهیم بن سعید بن داذویه. از ابناء است. کنیه اش ابو عبدالله بوده و سرپرستی قضای صنعا را بر عهده داشته و در آن شهر فتوا می داده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید: به سال یکصد و پنجاه و سه در گذشته است، و عبدالمنعم بن ادریس می گوید به سال یکصد و پنجاه و یک در گذشته است.

### بگار بن عبدالله

ابن سهوک. از ابناء و ساکن جند بوده است. عبدالله بن مبارک و جز او از او روایت کرده اند.

### عبدالصمد بن معقل بن منبه

از عموی خود وهب بن منبه روایت می کرده است.

## رباح بن زید

آزاد کرده و وابسته خاندان معاویه بن ابی سفیان است. محمد بن عمر واقدی می گوید: او را دیدم، او را فضل و آگاهی به احادیث معمر بن راشد بود.

## مطرف بن مازن

کنیه اش ابویوب و عهده دار قضای شهر صنعا بوده است. محمد بن عمر واقدی می گوید: \* مطرف وابسته کنانه بوده و در مَنبِج<sup>۱</sup> در گذشته است. و عبدالمنعم بن ادریس می گوید که به روزگار خلافت هارون در رِقة در گذشته است.

## هشام بن یوسف

کنیه اش ابو عبدالرحمان و از ابناء و در یمن قاضی بوده است. او از معمر روایات بسیار و از ابن جریج و جز آن دو نیز روایت کرده است و به سال یکصد و نود هفت در یمن در گذشته است.

## عبدالرزاق بن همام بن نافع

کنیه اش ابوبکر و از وابستگان قبیله حَمِیر است. او به نیمه شوال سال دویست و یازده در یمن در گذشته است. همام بن نافع هم اهل روایت بوده و گاهی از سالم بن عبدالله و جز او روایت کرده است.

## ابراهیم بن حکم بن ابان

۱. مَنبِج، به فتح میم و سکون نون و کسر باء شهری در بخش صحرائی شام است. برای آگاهی بیشتر به ترجمه تقویم البلدان، چاپ بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۹ ش، ص ۳۰۱ مراجعه شود.

## غوث بن جابر

### اسماعیل بن عبدالکریم

ابن معقل بن مُنَبِّه. کنیه‌اش ابو هشام بوده و به سال دویست و ده در یمن درگذشته است.

### نام یاران رسول خدا(ص) که در یمامة فرود آمده‌اند<sup>۱</sup>

#### مُجَاعَة بن مرارة

ابن سُلَمی<sup>۲</sup> بن زید بن عبید بن ثعلبة بن یزبوع بن ثعلبة بن دول بن حنیفة بن لُجَیم بن صعَب بن علی بن بکر بن وائل بن ربیعة. او همراه نمایندگان بنی حنیفة بود که به حضور رسول خدا آمدند و مسلمان شدند.

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته هشام بن سعد، از دخیل برادرزاده مُجَاعَة، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: \* چون خالد بن ولید آهنگ یمامه داشت در عِرْض<sup>۳</sup> فرود آمد و دویست سوار را گسیل داشت و گفت: هرکس از مردم را که با او رویاروی شدید بگیرید، سواران به‌راه افتادند و مجاعه بن مراره حنفی را که همراه بیست و سه مرد از قوم خویش در جستجوی مردی از بنی نُمیر بیرون آمده بود گرفتند. از مجاعه بازپرسی کردند گفت: به خدا سوگند که من با مسیلمه کذاب نزدیک و مربوط نیستم و به حضور رسول خدا(ص) رفته‌ام و اسلام آورده‌ام و هیچ‌گونه دگرگونی و تغییر عقیده نداده‌ام.

۱. یمامة، نام منطقه و شهری است که در خاور مکه در سرزمینی هموار قرار دارد، فاصله‌اش از بصره و کوفه شانزده مرحله است. جو و گندم بسیار بوده است. به ترجمه تقویم البلدان، ص ۱۳۵ مراجعه شود.

۲. ملاحظه می‌کنید که سُلَمی نام مرد است.

۳. عِرْض، به هر وادی که دارای آب و دهکده باشد گفته می‌شود و اینجا مقصود وادی یمامه است. به معجم البلدان، ج ۶، چاپ ۱۹۰۶، مصر، ص ۱۴۶ مراجعه شود.

خالد آن بیست و سه تن را گردن زد ولی مجاعه را باقی گذاشت و او را نکشت که مجاعه مردی شریف و مشهور به مجاعه یمن بود.

ساریه بن عمرو به خالد بن ولید گفت: اگر تو را نیازی به مردم یمامة است مجاعه بن مراره را زنده بدار. بدین سبب خالد بن ولید او را نکشت ولی غل آهنی جامعه بر او نهاد و او را به زن خود که ام تمیم بود سپرد. ام تمیم او را از کشته شدن پناه داد. مجاعه هم تعهد کرد که اگر قبیله حنیفه بر خالد پیروز شوند او ام تمیم را پناه خواهد داد و در این باره هر دو برای یکدیگر سوگند خوردند و تعهد کردند.

گوید خالد بن ولید، مجاعه را فرامی خواند و با او گفتگو می کرد و از مسائل یمامة و کار بنی حنیفه و مسیلمه می پرسید مجاعه می گفت: به خدا سوگند که من از او پیروی نکرده ام و مسلمانم. خالد می گفت: چرا پیش من نیامدی و چرا آن گونه که ثمامة بن اثال سخن گفته است سخن نگفتی؟<sup>۱</sup> مجاعه گفت: اگر مصلحت می دانی از این همه درگذر. خالد گفت: درگذشتم.

مجاعه همان کسی است که پس از کشته شدن مسیلمه از سوی مردم یمامة با خالد مصالحه کرد. خالد بن ولید او را همراه نمایندگان پیش ابوبکر صدیق آورد و از اسلام او و کارهای او سخن گفت. ابوبکر از او درگذشت و او را زینهار داد و برای او و نمایندگان یمامة زینهارنامه نوشت و آنان را به سرزمین خودشان یمامة برگرداند.<sup>۲</sup>

## ثمامة بن اثال

ابن نعمان بن مسلمة بن عبید بن ثعلبة بن یربوع بن ثعلبة بن دول بن حنیفة حنفی. ثمامة هنگامی که رسول خدا (ص) از کنار او می گذشت - از سرزمین او عبور می کرد - تصمیم به کشتن آن حضرت گرفت ولی عموی ثمامة او را از این کار بازداشت. بدین سبب پیامبر (ص) خون او را هدر کرد. پس از آن ثمامة برای عمره گزاردن بیرون آمد و چون نزدیک مدینه

۱. گفتگوی ثمامة با مردم قوم خود در صفحه بعد ضمن شرح حال او خواهد آمد.

۲. در کتاب سنن ابی داود نامه بی از حضرت ختمی مرتبت خطاب به مجاعه آمده است و برای آگاهی بیشتر از تعهدی که پیامبر برای او فرموده اند و برای آگاهی از سبک سری و هوسرانی خالد در خواستگاری و عروسی با دختر مجاعه به کتاب وثائق، نشر بنیاد، چاپ ۱۳۶۵ ش، صص ۱-۱۲۰ و ۲۶۲ مراجعه فرمایید.

رسید فرستادگان پیامبر او را گرفتند و بدون هیچ شرط و تعهدی او را به حضور رسول خدا آوردند. ثمامه گفت: ای رسول خدا اگر عقوبت کنی گنهکاری را عقوبت کرده‌ای و اگر عفو کنی سپاسگزاری را بخشیده‌ای. پیامبر (ص) از گناهِش درگذشت و ثمامه اسلام آورد و رسول خدا به او اجازه داد که برای عمره گزاردن به مکه برود. او از مدینه بیرون شد و عمره گزارد و به سرزمین خود بازگشت و برقریش چندان سخت گرفت که نمی‌گذاشت یک دانه گندم از ناحیه یمامه برای قریش فرستاده شود.

و چون مسیلمه در یمامه ادعای پیامبری کرد و آیین خود را آشکار ساخت، ثمامه بن اثال میان قوم خویش برپاخاست و ایشان را پند و اندرز داد و گفت: هرگز برای یک کار و آیین دو پیامبر در زمان یکدیگر جمع نمی‌شوند و همانا محمد پیامبر خداوند است و نه تنها پس از او پیامبری نیست که هیچ پیامبر دیگری هم با او شریک نیست. سپس آیات اول تا سوم سوره غافر را بر ایشان خواند که می‌فرماید: «حم، تنزیل الكتاب من الله العزيز العليم. غافر الذنب و قابل التوب، شدید العقاب ذی الطول، لا إله الا هو الیه المصیر»، «حم، فر فرستادن این کتاب از خدای توانا و داناست، آمرزنده گناه و پذیرنده توبه، سخت عقوبت، نیکوکار - صاحب نعمت - خدایی جز او نیست و بازگشت به سوی اوست»، این سخن سخن خداست. این کجا و آن کجا که می‌گوید. «یا ضفدع نقی، لا الشراب تمنعین و لا الماء تکدرین» «ای قورباغه! آواز بخوان، نه آب را تیره می‌سازی و نه آشامیدن را باز می‌داری»<sup>۱</sup> به خدا سوگند که خود می‌بینید که این گفتار از دهان هیچ خدایی بیرون نیامده است.

چون خالد به یمامه رسید، از این کار ثمامه سپاسگزاری کرد و به درستی و پایبندی او به اسلام پی برد.

## علی بن شیبان

ابن عمرو بن عبدالله بن عمرو بن عبدالعزی بن سُحیم بن مرة بن دول بن حنیفة.

گوید سعید بن سلیمان، از گفته ملازم بن عمرو یمامی، از عبدالله بن بدر، از

۱. از جمله سخنان به اصطلاح مسجع مسیلمه کذاب است. برای آگاهی بیشتر به لسان العرب ابن منظور ذیل کلمه «نقی» و به نهایه ابن اثیر مراجعه شود.

عبدالرحمان بن علی، از گفته پدرش علی که از نمایندگان بنی حنیفه بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است: \* پشت سر رسول خدا (ص) نماز می‌گزاردیم. آن حضرت با گوشه چشم به مردی نگریست که در رکوع و سجده پشت خود را صاف نمی‌کرد - پس از سجده درست نمی‌نشست و پس از رکوع قیام متصل به آن را رعایت نمی‌کرد. هنگامی که نماز پیامبر تمام شد، فرمود: «ای گروه مسلمانان! نماز کسی که در رکوع و سجده پشت خود را صاف نکند نماز نیست».

باری دیگر پشت سر رسول خدا نماز گزاردیم، و در آن حال مردی تنها پشت صف نماز می‌گزارد و چون نماز تمام شد پیامبر (ص) کنار آن مرد ایستاد تا نمازش را تمام کرد، به او فرمود: «نمازت را همراه صف بگزار که نماز یک نفر تنها پشت صف روا نیست».

گوید ابونضر هاشم بن قاسم، از گفته ایوب بن عتبّه، از عبدالله بن بدر، از عبدالرحمان بن علی بن شیبان، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) فرموده است: «خداوند به مردی که - به کسی که - میان رکوع و سجده پشت خود را صاف و ایستاده نمی‌دارد به دیده لطف نمی‌نگرد».

## طلق بن علی حنفی

او پدر قیس بن طلق است.

گوید سعید بن سلیمان، از ملازم بن عمرو، از عبدالله بن بدر، از قیس بن طلق، از گفته پدرش طلق ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به‌عنوان نمایندگان قوم خود برای رفتن به حضور پیامبر (ص) بیرون آمدیم و به حضور آن حضرت رفتیم و بیعت کردیم و با ایشان نماز گزاردیم. و آن حضرت را آگاه ساختیم که ما را در سرزمین خود کلیسایی است و خواهش کردیم مقداری از آب وضوی خود را به ما ارزانی فرماید. رسول خدا آب خواست و وضو گرفت و مضمضه کرد و سپس آن را برای ما در ابریقی ریخت و فرمود: این آب را با خود ببرید و چون به سرزمین خود رسیدید کلیسای خود را ویران سازید و در جای آن این آب را پاشید و آن‌جا را مسجد بسازید. می‌گوید به پیامبر گفتیم: راه دور و هوا بسیار گرم است و آب خشک خواهد شد. فرمود: بر آن آب بیفزایید که چیزی جز خوشی و بوی خوش بر آن نخواهد فرود. از مدینه بیرون آمدیم و چون به دیار خود رسیدیم کلیسا

— بتخانه — را ویران کردیم و برجای آن از آن آب پاشیدیم و مسجد ساختیم و در آن برای نماز اذان گفتیم.

محمد بن سعد می گوید کس دیگری جز سعید بن سلیمان در حدیث دیگری، از گفتهٔ طلق ما را خبر داد که می گفته است: \* هنگامی به حضور پیامبر (ص) رسیدم که مسجد خود را می ساخت و مسلمانان همراه رسول خدا (ص) در آن کار می کردند. من در ساختن و آمیخته کردن گِل و رزیده بودم، بیل را در دست گرفتم که گِل را مخلوط کنم. پیامبر (ص) در آن حال به من می نگریست و می فرمود: این مرد حنفی گِل ساز است.

گوید ابونضر هاشم بن قاسم، از گفتهٔ ایوب بن عثبه، از قیس پسر طلق، از گفتهٔ پدرش طلق ما را خبر داد که می گفته است: \* پیامبر (ص) فرموده اند: «زن نباید شوهر خود را از بهره وری از خود منع کند هر چند بر جهاز شتر — در حال حرکت — باشد.»<sup>۱</sup> و پیامبر فرموده اند در یک شب دوبار نماز وتر نیست — نمی توان دوبار نماز شب خواند.

گوید: و مردی به حضور پیامبر (ص) آمد و پرسید که هرگاه کسی از ما بر آلت خود دست زند آیا باید وضو بگیرد؟ فرمود: مگر آن چیزی جز پاره بی از بدن تو است. و مردی پس از نماز ظهر به حضور ایشان آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا کسی از ما می تواند فقط در یک جامه نماز بگذارد. پیامبر (ص) خاموش ماند تا هنگام نماز عصر فرا رسید. ازار خود را گشود و ملافه و ازار خود را به یکدیگر بست و هر دو را که به صورت یک جامه در آورد و بر دوش افکند و نماز گزارد و چون از آن نماز که نماز عصر بود فارغ شد سؤال فرمود: این کسی که در باره نماز گزاردن در یک جامه می پرسد کجاست؟ آن مرد گفت: ای رسول خدا من بودم. پیامبر فرمودند: مگر همه مردم به دو جامه دسترسی دارند؟

### هیرماس بن زیاد باهلی

گوید ابوالولید هشام طیالسی، از عکرمه بن عمار از گفتهٔ خود هرماس ما را خبر داد که می گفته است: \* کودکی خردسال بودم و پدرم مرا پشت سر خود بر شترش سوار کرده بود

۱. ابن اثیر در النهاية، ج ۴، ص ۱۱ دربارهٔ این حدیث بحث کرده که با توجه به توضیح او ترجمه شد.

که دیده‌ام به رسول خدا افتاد و نیز آن حضرت را دیدم که به روز عید قربان در منی و در حالی که سوار بر ناقهٔ عضباء خویش بود برای مردم سخنرانی می‌فرمود. گوید ابونضر هاشم بن قاسم، از گفتهٔ عکرمه بن عمار، از گفتهٔ هرماس بن زیاد باهلی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به روز عید قربان پشت سر پدرم سوار شتر بودم و پیامبر (ص) در منی سوار بر شتر خویش برای مردم سخنرانی می‌فرمود.

## جاریه

پدر نمران حنفی است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از دهم بن قرآن یمانی، از نمران پسر جاریه، از گفتهٔ پدرش ما را خبر داد که: \* گروهی در بارهٔ کوخی با یکدیگر خصومت کردند و داوری پیش رسول خدا آوردند. پیامبر (ص) حذیفه را با ایشان فرستاد و او به سود کسانی که بندها و طنابهای لینی کوخ در زمین آنان بود حکم کرد و پیش پیامبر (ص) برگشت و موضوع را گزارش داد و آن را تأیید فرمود.<sup>۱</sup>

پس از این گروه، این فقیهان و محدثان در یمامه بوده‌اند

## ضمضم بن حوس هفانی

از ابو هریره و عبدالله بن حنظله روایت کرده است و عکرمه بن عمار و جز او از ضمضم روایت کرده‌اند.

## هلال بن سراج

ابن مجاعة حنفی. یحیی بن ابی کثیر از او روایت کرده است.

۱. در لسان العرب و النهایه این قضاوت به شرح نسبت داده شده است. ممکن است در ترجمه نارسایی باشد، راهنمایی مایه سپاس است.

## ابو کثیر غبری

نامش یزید و پسر عبدالرحمان بن اُذَیْنَه سحیمی است. او ابوهریره را دیده و از او روایت کرده است. اوزاعی و عکرمه بن عمار از ابو کثیر روایت کرده‌اند.

## عبدالله بن اسود

سازنده و فراهم‌کننده برده‌های یمنی بوده است.

## ابو سلام

نامش ممطور است. از یحیی بن ابی کثیر روایت کرده است.

## یحیی بن ابی کثیر

برده آزاد کرده و وابسته قبیله طی و از مردم بصره بوده که به یمامه کوچ کرده است. گوید یحیی پسر کثیر بن یحیی بن ابی کثیر ما را خبر داد و گفت: \* عموی خودم نصر بن یحیی بن ابی کثیر را دیدم و کنیه یحیی بن ابی کثیر یمامی به نام او ابو نصر بود. کس دیگری غیر از او می‌گفت: کنیه یحیی بن ابی کثیر، ابو ایوب بوده است. گوید موسی بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت از وهیب بن خالد شنیدم که می‌گفت از ایوب سختیانی شنیدم می‌گفت: \* بر روی زمین کسی چون یحیی بن ابی کثیر باز نمانده است.

محمد بن سعد می‌گوید اسماعیل بن عُلَیْه می‌گفت: \* حضور داشتم و دیدم که ایوب سختیانی برای یحیی بن ابی کثیر نامه می‌نوشت. سفیان بن عیینه می‌گفت: انتظار آمدن او را پیش خود داشتیم.

از ابو نعیم فضل بن دُکَیْن شنیدم که می‌گفت: \* یحیی بن ابی کثیر به سال یکصد و

بیست و نه در گذشته است. مردی از دانشمندان بنی تمیم می گفت: نام ابو کثیر - پدر یحیی - دینار بوده است.

### عِکْرَمَةُ بِنِ عِمَارِ عِجْلِي

او از این اشخاص روایت کرده است: ایاس بن سلمة بن اَکْوَع، هرماس بن زیاد باهلی، عاصم بن شمیخ غیلانی که از بنی تمیم است. عطاء بن ابی رباح، ضمضم بن جوس، حضرمی بن لاحق، یحیی بن ابی کثیر، ابوالنجاشی آزاد کرده و وابسته رافع بن خدیج، طارق بن عبدالرحمان قرشی، ابو زمیل سماک حنفی.

و از این اشخاص حدیث شنیده است: قاسم بن محمد، سالم بن عبدالله. نافع آزاد کرده و وابسته عبدالله بن عمر، طاووس، ابو کثیر غبری و یزید رقاشی.

### ایوب بن عْتَبَة

کنیه اش ابویحیی و عهده دار قضاوت در یمامه بوده است. او از ایاس بن سلمة بن اَکْوَع و قیس بن طلق و عبدالله بن بدر روایت کرده است. و از این اشخاص حدیث شنیده است: ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، طیلسة بن علی، ابو کثیر غبری که همان سحیمی است، ابوالنجاشی وابسته رافع بن خدیج، یحیی بن ابو کثیر و یزید بن عبدالله بن قَسِیْط.

### عبدالله بن یحیی بن ابی کثیر

از پدرش روایت کرده است.

### خالد بن هیثم

کنیه اش ابو هیثم و وابسته بنی هاشم بوده و از یحیی بن ابی کثیر روایت کرده است و محمد بن

عمر واقدی از او روایات بسیار نقل کرده است.

### محمد بن جابر حنفی

او در کوفه پرورش یافته و از عمیر بن سعید حدیث شنیده است.

### ایوب بن نجار یمامی

از یحیی بن ابی کثیر و جز او روایت کرده است.

### عمر بن یونس یمامی

از عکرمه بن عمّار روایت کرده است.

نام یاران رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد که در بحرین بوده‌اند

### اشجّ عبدالقیس

محمد بن سعد می‌گوید درباره نام او اختلاف است و برای ما هم مختلف نقل شده است. گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت قدامه بن موسی، از عبدالعزیز بن رمانه، از عروه بن زبیر برای ما حدیث کرد که \* پیامبر (ص) برای مردم بحرین نامه فرستاد و از مردم بحرین بیست مرد به حضور آن حضرت آمدند. سالارشان عبدالله بن عوف اشجّ بود. سه مرد از بنی عبید و سه مرد از بنی غنم و دوازده مرد از بنی عبدالقیس و جارود که مسیحی بود همراه او بودند.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالحمید بن جعفر، از پدرش برای من حدیث کرد که \* چون نمایندگان قبیله عبدالقیس به مدینه آمدند به پیامبر (ص) گفته شد نمایندگان عبدالقیس آمده‌اند. فرمود: «خوشامد بر ایشان باد که نیکو قومی هستند.»

سالارشان عبدالله بن عوف اشج بود. و چون به ایشان گفته شد پیامبر (ص) در مسجد نشسته‌اند، همگی گفتند پیش ایشان می‌رویم و سلام می‌دهیم. آنان با همان جامه سفر آمدند و شتران خود را بر در خانه رمله دختر حارث خواباندند و همه نمایندگان همین‌گونه رفتار می‌کردند. آنان به حضور پیامبر آمدند و سلام دادند و آن حضرت از ایشان پرسید کدامیک از شما عبدالله اشج است؟ گفتند: ای رسول خدا! او هم به حضور آمده است. عبدالله اشج لباس سفر خود را از تن بیرون آورده و لباسی پسندیده پوشیده بود. او مردی کوتاه قامت و زشت‌رو بود و چون آمد پیامبر (ص) مردی زشت‌رو و کوتاه قامت را دید. عبدالله گفت: ای رسول خدا به وضع شکل و ظاهر مردان نباید توجه شود به دو چیز کوچک مردان که زبان و دل است نیاز است.<sup>۱</sup> پیامبر (ص) او را فرمودند: «دو خوی پسندیده در تو وجود دارد که خدای آن دو را دوست می‌دارد». عبدالله پرسید ای رسول خدا آن دو چیست؟ فرمودند: «بردباری و درنگ». عبدالله گفت: ای رسول خدا! آیا خوبی است که پدید آمده است - اکتسابی است - یا بر آن سرشته شده‌ام؟ فرمودند: بر آن سرشته شده‌ای.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید کس دیگری جز عبدالحمید بن جعفر در این حدیث چنین گفته است که: «فرستادن خوراک و میهمانی رسول خدا (ص) ده روز برای نمایندگان قبیله عبدالقیس ادامه داشت. عبدالله اشج از پیامبر (ص) درباره فقه و قرآن می‌پرسید. و پیامبر (ص) هرگاه در محفل می‌نشست او را به خود نزدیک می‌ساخت و هرگاه اُبی بن کعب می‌آمد برای او قرآن تلاوت می‌کرد. پیامبر (ص) فرمان پرداخت پاداش به نمایندگان عبدالقیس داد و پاداش عبدالله اشج را بیشتر فرمود و به او دوازده و نیم وقیه که بیشترین پاداشی بود که رسول خدا پرداخت می‌فرمود پرداخت شد.

گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از یونس ما را خبر داد که می‌گفته است عبدالرحمان بن ابی بکر گفته است اشج بنی عَصْر<sup>۲</sup> می‌گفت: «پیامبر مرا فرمود که در تو دو خوی است که خداوند آن را دوست می‌دارد. گوید: از ایشان پرسیدم آن دو چیست؟ فرمود: بردباری و آزرم. پرسیدم از دیرباز بوده یا اینک پدید آمده است؟ فرمود: از دیرباز. گفتم: سپاس و

۱. آیا زیربنای «المراء باصغریه قلبه و لسانه» همین سخن عبدالله اشج است؟!.

۲. عَصْر نام شاخه‌یی از قبیله انمار است که اشج از آنان است به ابن قتیبه، المعارف، چاپ ثروت عکاشه، قم، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۴ مراجعه فرمایید.

ستایش خدایی که در من دو خوی سرشته است که خود آن دو را دوست می‌دارد.  
گوید: و مرا خبر رسیده است که: \* پیامبر (ص) به اشج عبدالقیس فرموده است: «همانا در تو دو خوی است که خدای آن دو را دوست می‌دارد. اشج پرسید ای رسول خدا آن دو چیست؟ فرمود: بردباری و آزرَم. اشج پرسید آیا چیزی است که از اسلام بهره‌مند شده‌ام یا سرشت من است؟ فرمود: بر آن سرشته شده‌ای. گفت: سپاس و ستایش خدایی را که مرا بر چیزی که دوست می‌دارد سرشته است.

گوید هشام بن محمد بن سائب کلبی، از گفته پدرش می‌گفت که \* نام اصلی اشج عبدالقیس، منذر و نام پدرش حارث بن عمرو بن زیاد بن عَصْرُ بن عوف بن عمرو بن عوف بن جذیمه بن عَوْف بن بکر بن عوف بن انمار بن عمرو بن ودیعه بن لُکَیز بن افسی بن عبدالقیس بن افسی بن دُعْمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه بوده است.

گوید: ولی علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف که همان مدائنی است می‌گوید نام و تبار اشج چنین است: منذر بن عائد بن حارث بن منذر بن نعمان بن زیاد بن عَصْرُ.  
گوید عبدالوهاب بن عطاء، از عوف، از حسن - بصری - ما را خبر داد که می‌گفته است \* به ما هم خبر رسیده است که پیامبر (ص) به عائد بن منذر اشج چنان فرموده است.  
گوید محمد بن بشر عبیدی می‌گفت \* از شیخ خود بحتری از نام اصلی اشج پرسیدم، گفت: نامش منذر و نام پدرش عائد بود.

## جارود

نامش بشر و نام پدرش عمرو و او پسر حَنْشُ بن معلی بوده است و این معلی همان حارث بن زید بن حارثه بن معاویه بن ثعلبه بن جذیمه بن عوف بن بکر بن عوف بن انمار بوده است.  
گوید: سبب آنکه او به جارود مشهور شده این بوده است که سرزمین قبیله عبدالقیس گرفتار مرگ و میر شتران و دامها شد و برای بشر اندک شتری باقی ماند. او با شتران خود پیش دایی‌های خویش که از خاندان هند و قبیله شیبان بودند رفت و مقیم آن جا شد و چون شترهای او گرفتارگری بودند به شتران آنان هم سرایت کرد و همه مردند. مردم گفتند: بشر آنان را گرفتارگری و مردم را برهنه از اموال - دامها - کرد و بدین سبب به جارود مشهور شد. شاعر در این باره می‌گوید:

«با شمشیر از هرسو ایشان را پوست کندیم و برهنه ساختیم همان گونه که جارود قبیله بکر بن وائل را برهنه کرد و پوست کند»<sup>۱</sup>

مادر جارود، دَرْمَكَة دختر رُویم و خواهر یزید بن رویم بوده است و این یزید پدر حَوْشَب بن یزید شیبانی است. جارود به روزگار جاهلی مسیحی بود و بر همان آیین همراه نمایندگان به حضور پیامبر (ص) رسید. رسول خدا (ص) او را به اسلام فرا خواند و آن را بر او عرضه فرمود. جارود گفت: من بر آیین دیگری بودم اینک اگر آیین خود را برای آیین تو رها سازم شما برای من در مورد آیینم ضمانت می کنی؟ پیامبر (ص) فرمود: «آری من ضامن تو خواهم بود که خداوند تو را به آیینی بهتر از آن آیین رهنمون شده است».

جارود اسلام آورد و اسلامش پسندیده بود و نکوهشی بر او نیست. جارود آهنگ بازگشت به سرزمین خود کرد و از پیامبر تقاضای مرکب کرد. پیامبر (ص) فرمود: اینک چیزی نیست که در اختیار تو بگذارم. جارود گفت: ای رسول خدا از این جا تا سرزمین من شتران گم گشته دیده می شود آیا می توانم بر آنها سوار شوم؟ پیامبر فرمود: «آنها چون شعله های آتش است نزدیک آنها مرو». جارود به هنگام مرتد شدن قوم خود حضور داشت و چون قوم او همراه معرور بن منذر بن نعمان برگشتند، جارود برخاست و شهادت حق بر زبان آورد و ایشان را به اسلام فراخواند و گفت: ای مردم! من گواهی می دهم که کردگاری جز خدای یکتا نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و هر کرا گواهی ندهد بسنده ام و این بیت را خواند:

«ما از هر حادثه فقط به دین خدا خشنودیم

و به خدای رحمان و او را به خدایی برمی گزینیم»<sup>۲</sup>

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت مَعْمَر و محمد بن عبدالله و عبدالرحمان بن عبدالعزیز، از زهری، از عبدالله بن عامر بن ربیعہ برای من نقل کردند که: \* عمر بن خطاب، قدامه بن مظعون را به حکومت بحرین گماشت. قدامه به محل کار خود رفت و آن جا اقامت کرد و هیچ مورد شکایت از او درباره ستم به کسی یا خیانت ناموسی نشد جز اینکه به نماز نمی رفت. گوید جارود سالار قبیله عبدالقیس پیش عمر بن خطاب آمد

۱. جَزْدَنَاهُمْ بِالسِّيفِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ      كما جرد الجارود بکتر بن وائل

این موضوع در کتاب المعارف، ص ۳۳۸ به صورتی مختصرتر و این شعر هم به گونه دیگری آمده است.

۲. رضیابدين الله من كل حادث      و بالله والرحمن نرضى به ربنا

و گفت: ای امیر مؤمنان! همانا قدامه باده‌نوشی کرده است و من حدی از حدود الهی را در حال رهاشدن می‌بینم و بر من لازم آمد که به تو گزارش کنم» عمر گفت: بر آنچه می‌گویی چه کسی گواهی می‌دهد؟ جارود گفت: ابوهریره بر آن کار گواهی می‌دهد. عمر برای قدامه نوشت که پیش او آید. او آمد. جارود آمد و با عمر به گفتگو پرداخت و گفت: فرمان کتاب خدا را بر این مرد انجام بده. عمر گفت: تو گواهی یا مدعی و دشمن؟ جارود گفت: من گواهم. عمر گفت: گواهی خود را دادی. جارود خاموش ماند. فردای آن روز جارود بار دیگر پیش عمر بن خطاب آمد و گفت: بر این این مرد حد جاری کن. عمر گفت: تو را دشمن می‌بینم، فقط یک مرد به زیان قدامه گواهی داده است، هان به خدا سوگند باید که زبان خود را نگهداری و گرنه نسبت به تو بد خواهم کرد. جارود گفت: به خدا سوگند این حق نیست که پسر عموی تو باده‌نوشی کند و تو نسبت به من بدی کنی. عمر او را از سخن گفتن بازداشت.<sup>۱</sup>

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالله بن جعفر، از عثمان بن محمد، از عبدالرحمان بن سعید بن یربوع برای من نقل کرد که: «چون جارود عبیدی به مدینه آمد عبدالله بن عمر او را دید و گفت: به خدا سوگند امیر مؤمنان تو را تازیانه خواهد زد. جارود گفت: به خدا سوگند که باید دایی تو تازیانه بخورد یا پدرت نسبت به خدای خود مرتکب گناه شود. ای پسر عمر! مرا با این سخن درهم می‌شکنی؟ سپس جارود پیش عمر آمد و گفت: حکم کتاب خدا را بر این مرد جاری کن. عمر او را از پیش خود راند. بر او درشتی کرد، و گفت: به خدا سوگند اگر پاس خداوند نبود نسبت به تو چنین و چنان می‌کردم. جارود پاسخ داد که به خدا سوگند اگر پاس خداوند نبود هرگز آهنگ این کار را نمی‌کردم. عمر گفت: راست می‌گویی به خدا سوگند که خانه و سرزمین تو دور افتاده و پرخویشاوندی. عمر، قدامه را احضار کرد و او را تازیانه زد.

محمد بن سعد می‌گوید علی بن محمد مدائنی می‌گفت: «جارود پس از آن می‌گفت:

از این پس از گواهی دادن بر هر یک از فرشیان از عمر بیمناکم.

گوید: حکم بن ابی‌العاص به روز جنگ سهرک جارود را به جنگ فرستاد و او به سال

بیستم هجرت در گردنه طین شهید شد و از آن پس آن گردونه به گردنه جارود مشهور شد.<sup>۲</sup>

۱. قدامه بن مظعون برادر جناب عثمان بن مظعون و شوهر خواهر و برادر همسر عمر بن خطاب و دایی عبدالله بن عمرو حفصه است. داستان باده‌نوشی قدامه در اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۹۹ با توضیح بیشتری آمده است.

۲. درباره محل کشته شدن جارود اختلاف است. ابن اثیر در اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۶۱ می‌گوید در سرزمین فارس کشته

کنیه جارود، ابو غیاث است و گفته‌اند ابو منذر بوده است. او این فرزندان را داشته است: منذر و حبیب و غیاث که مادرشان اُمّامه دختر نعمان از شاخهٔ خصفه قبیلهٔ جذیمه است. عبدالله و مُسلم که مادرشان دختر جد است که از خاندان بنی عایش از قبیلهٔ عبدالقیس است. مُسلم و حکم که حکم را نسلی باقی نمانده است و او در سیستان کشته شده است. پسران جارود از اشراف هستند. منذر مردی بخشنده و سرور و سالار بوده و امیر مؤمنان علی (ع) او را به حکومت اصطخر گماشت و هیچ کس پیش او نمی‌رفت مگر اینکه پیوند او را رعایت می‌کرد و سپس عبیدالله بن زیاد او را به فرماندهی مرز هند گماشت و همان جا به سال شصت و یک یا آغاز سال شصت و دو هجری درگذشت و به هنگام مرگ شصت ساله بود.

### صُحار بن عباس عُبَدي

او از خاندان مُرّه بن ظفر بن دیل و کنیه‌اش ابو عبدالرحمان و همراه نمایندگان عبدالقیس بوده است.

گوید سعید بن سلیمان ما را خبر داد و گفت ملازم بن عمرو، از گفتهٔ سراج بن عقبه، از گفتهٔ عمه‌اش خالده دختر طلق برای ما نقل کرد که می‌گفته است پدرم برای ما گفت: حضور پیامبر (ص) نشسته بودیم صحار عبدالقیس آمد و گفت: ای رسول خدا! رای شما در باره شرابی - باده‌یی - که از میوه‌های خود می‌سازیم چیست؟ پیامبر (ص) از او روی برگرداند. صحار سه بار پرسید. و پیامبر همچنان فرمود. آن‌گاه آن حضرت با ما نماز گزارد و چون نماز تمام شد فرمود: «چه کسی از باده می‌پرسید؟ خود میاشام و آن را به برادرت هم میاشامان. سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست هیچ کس آن را به منظور رسیدن به خوشی مستی نمی‌آشامد مگر اینکه خداوند روز رستخیز به او باده طهور نخواهد آشاماند.» گوید صحار از کسانی بود که به خونخواهی عثمان قیام کرد.

→

شده است و گفته‌اند در مواحل فارس در جایی به نام گردنه جارود کشته شده است، او ساکن بصره بوده است. ابن حجر عسقلانی هم در الاصابه، ج ۱، ص ۲۱۷ گفته‌های گوناگون را آورده و افزوده است مرگ او به سال بیست و یکم بوده است. ابن عبدالبر هم در الاستیعاب همان جلد اصابه، حاشیه ص ۲۴۸ سال مرگ او را بیست و یکم می‌داند.

## سفیان بن خولی

ابن عبد عمرو بن خولی بن همّام بن عاتک بن جابر بن جذر جان بن عساس بن لیث بن حداد بن ظالم بن ذهل بن عجل بن عمرو بن ودیعة بن لکیز بن افضی بن عبدالقیس. به حضور پیامبر (ص) آمده است.

## محارب بن مُزیدة

ابن مالک بن همّام بن معاویة بن شبابة بن عامر بن حطمة بن عمرو بن محارب بن عبدالقیس. به حضور رسول خدا (ص) آمده است.

## عبیدة بن مالک

ابن همّام بن معاویة بن شبابة. به حضور پیامبر (ص) آمده است.

## زارع بن وزاع عبیدی

او همراه نمایندگان عبدالقیس بود و پس از آن ساکن بصره شده است.

## ابان عبیدی

او هم همراه نمایندگان بوده است. برخی گفته‌اند در احادیث، ابان همان غسان است.

## جابر بن عبدالله عبیدی

## منقذ بن حیان عبدی

او خواهرزاده اشج است. او همان کسی است که پیامبر (ص) دست بر چهره اش کشیده‌اند.

## عمرو بن مَرْجوم

نام اصلی مرجوم، عبد قیس بن عمرو بن شهاب بن عبدالله بن عَصْر بن عوف بن عمرو و از قبیله عبدالقیس است. عمرو همراه نمایندگان بود. او همان کسی است که گروهی از قبیله عبدالقیس را به بصره آورده است.

## شهاب بن متروک

نام اصلی متروک، عباد بن عبید بن شهاب بن عبدالله بن عَصْر و از قبیله عبدالقیس و همراه نمایندگان بوده است.

## عمرو بن عبدقیس

از خاندان عامر بن عَصْر است. او خواهرزاده اشج و شوهر دخترش امامه بوده است. اشج بدین منظور که بخشی از اخبار رسول خدا را بیازماید و آگاه شود مقداری خرما همراه عمرو کرده و چنان وانمود کرده است که برای فروش می‌فرستد. راهنمایی هم به نام اُرَیْقَط که از خاندان عامر بن حارث بوده همراه او کرده است. اشج به عمرو گفت: مرا خبر رسیده است که او - پیامبر - خوراکی را که هدیه باشد می‌خورد و خوراکی را که صدقه باشد نمی‌خورد و میان شانه‌های او نشانی - مهر نبوت - است. این موضوع را برای من تحقیق و مرا از آن آگاه ساز.

گوید عمرو بن عبد قیس در سالی که پیامبر (ص) هجرت کرد، به مکه آمد و به حضور پیامبر (ص) رفت و مقداری خرما برای ایشان برد و گفت: این صدقه است. پیامبر آن

را نپذیرفت. بار دیگر خرما برد و گفت: این هدیه است. پیامبر (ص) آن را پذیرفت. عمرو با مهربانی چندان چاره‌سازی کرد که توانست بر شانه برهنه پیامبر نظر افکند. رسول خدا او را به مسلمانی فراخواند و اسلام آورد. آن حضرت سوره فاتحه و علق را به او آموخت و فرمود: اینک دایی خود را به اسلام فراخوان. عمرو بن عبدقیس به دیار خود برگشت و راهنمای او در مکه ماند. عمرو بن قیس چون به بحرین رسید و به خانه خود درآمد بر آیین اسلام سلام داد. همسرش شتابان و با نفرت خود را به پدر رساند و فریاد برآورد که سوگند به پروردگار کعبه عمرو از دین برگشته است. پدر او را از خود راند و گفت: بسیار ناخوش می‌دارم که زن با شوهر خود خلاف و ستیز کند. آن‌گاه اشج پیش عمرو بن قیس آمد و او درستی آن خبر را به آگاهی اشج رساند. اشج مسلمان شد و مدتی اسلام خویش را پوشیده داشت. سپس در همان حال که اسلام آوردن خود را پوشیده می‌داشت همراه هفده تن برای رفتن ثبه حضور پیامبر (ص) بیرون آمد و همگی از مردم هَجْرًا بودند. پاره‌یی از مورخان گفته‌اند که آنان دوازده مرد بوده‌اند. ایشان به حضور پیامبر (ص) آمدند و اسلام آوردند.

## طریف بن ابان

ابن سلمة بن جارية. از خاندان جدیلة بن اسد بن ربیع است و به حضور پیامبر (ص) آمده است.

## عمرو بن شعیث

از خاندان عَصْرُ قبیله عبدالقیس است و به حضور پیامبر (ص) آمده است.

## جاریة بن جابر

او هم از خاندان عَصْرُ و از همراهان نمایندگان عبدالقیس بوده است.

۱. هَجْرًا همان بحرین است و نامی است که به همه بحرین گفته می‌شود. به ترجمه برگزیده مشترک یاقوت، به قلم مرحوم محمد پروین گنابادی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۸۵ مراجعه فرمایید.

### هَمَامُ بْنُ رَبِيعَةَ

او هم از خاندان عَصْرُ و همراه نمایندگان بوده است.

### خُزَيْمَةُ بْنُ عَبْدِ عَمْرٍو

او هم از خاندان عَصْرُ و همراه نمایندگان بوده است.

### عَامِرُ بْنُ عَبْدِ قَيْسٍ

او از خاندان عامر بن عَصْرُ است و همراه نمایندگان بوده است. او برادر عمرو بن عبد قیس است که اشج او را برای آگهی از خبر رسول خدا (ص) گسیل داشته بود.

### عُقَبَةُ بْنُ جِرْوَةَ

از خاندان صباح بن لُكَيْزِ بْنِ أَفْصَى بْنِ عَبْدِ الْقَيْسِ است. او هم همراه نمایندگان بوده است.

### مَطَرٌ

برادر مادری عقبه بن جروه است و او از قبیله عَنَزَةَ و همپیمان قبیله عبد القیس بوده است.

### سَفِيَانُ بْنُ هَمَامٍ

از شاخه بنی ظفر بن ظفر بن محارب بن عمرو بن ودیعه بن لُكَيْزِ بْنِ أَفْصَى بْنِ عَبْدِ الْقَيْسِ است و به حضور پیامبر (ص) آمده است.

## پسرش، عمرو بن سفیان

او همان کسی است که چون ابن اشعث به بصره آمد نخست در خانه او منزل کرد و سپس به زاویه رفت.<sup>۱</sup>

## حارث بن جندب عبدی

او از خاندان عایش بن عوف بن دیل است و به حضور پیامبر (ص) آمده است.

## همام بن معاویة

ابن شیبابة بن عامر بن حُطمة، از قبیله عبدالقیس است و به حضور پیامبر (ص) آمده است.

پایان جلد پنجم کتاب طبقات «متن عربی» در چاپ دکتر سترستین  
بریل ۱۳۲۲ ق — ۱۹۰۵ میلادی  
و در چاپ احسان عباس، بیرون

۱. منظور از زاویه جایی نزدیک بصره است که به سال هشتاد و سه هجرت جنگ میان عبدالرحمان بن محمد بن اشعث و حجاج بن یوسف آن جا بوده است. برای آگاهی بیشتر به معجم البلدان، ج ۶، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۳۷۱ مراجعه فرمایید.

## طبقات کوفیان

نام کسانی از یاران پیامبر (ص) که در کوفه منزل کرده‌اند و تابعان و اهل فقه و علم که پس از ایشان در آن شهر بوده‌اند<sup>۱</sup>

محمد بن سعد گوید وکیع بن جراح ما را خبر داد و گفت سفیان، از حبیب بن ابی ثابت، از نافع ما را حدیث کرد که گفته است، عمر بن خطاب می‌گفته است \* روی شناسان مردم در کوفه‌اند.

گوید وکیع بن جراح ما را خبر داد و یونس بن ابی اسحاق هم شنیده خود را از شعبی بر آن افزود که می‌گفته است \* عمر بن خطاب در نامه‌یی برای مردم کوفه نوشت: به سران اهل اسلام.

گوید وکیع بن جراح، از اسرائیل، از جابر، از عامر ما را خبر داد که \* عمر بن خطاب در نامه‌یی برای مردم کوفه نوشت: به سر و سالار اعراب.

گوید وکیع بن جراح، از قیس، از شمر بن عطیه، از گفته پیرمردی از بنی عامر ما را خبر داد که می‌گفته است \* عمر بن خطاب ضمن یادکردن - نام بردن - مردم کوفه چنین گفت: آنان نیزه خدا و گنجینه ایمان و مرکز اندیشه - جمجمه - عرب‌اند. مرزهای خود را نیکو پاس می‌دارند و مردم دیگر شهرها را یاری می‌رسانند.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته سفیان، از اعمش، از شمر بن عطیه، از عمر بن خطاب ما را خبر داد که می‌گفته است \* گنجینه ایمان در عراق است و آنان نیزه خدایند. مرزهای خویش را نیکو پاس می‌دارند و مردم دیگر شهرها را یاری می‌رسانند.

گوید عبیدالله بن موسی از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته، از علی (ع) ما را خبر داد

۱. آغاز جلد ششم طبقات چاپ ادوارد ساخار و همکارانش، بریل ۱۳۲۵ قمری و جلد ششم چاپ محمد عبدالقادر عطاء،

که گفته است: «کوفه جمجمه اسلام و گنجینه ایمان و شمشیر و نیزه خداوند است که به هر جا بخواهد به کار می‌گیرد و سوگند به خدا که خداوند با مردم آن سرزمین در خاوران و باختران زمین یاری می‌رساند - انتقام می‌گیرد، همان‌گونه که با سنگ انتقام گرفت.<sup>۱</sup>

گوید فضل بن دکین از شریک، از عمار دهنی، از سالم، از سلمان ما را خبر داد که می‌گفته است: «کوفه گنبد و پایگاه اسلام و مسلمانان است.

گوید فضل بن دُکین، از موسی بن قیس حَضْرَمِی، از سلمة بن کُهَیْل، از سلمان ما را خبر داد که می‌گفته است: «از هیچ پایگاه زمین پس از پایگاههایی که به همراهی محمد که سلام و درود خدا بر او باد بوده‌اند، دفاع شده همچون کوفه دفاع نشده و دفع بلا نگردیده است. و هیچ کس آهنگ ویرانی آن نکرده است مگر اینکه خداوند اورانا بود فرموده است. و روزی چنان خواهد شد که هر مؤمنی در آن ساکن باشد یا هوای دلش به سوی آن سرزمین باشد.

گوید وکیع بن جراح، از مِسْعَر، از رُکَیْن فزاری، از پدرش ما را خبر داد که حذیفه می‌گفته است: «پس از خیمه‌ها و پایگاهها که به همراهی رسول خدا در بدر بوده است از هیچ پایگاهی چون این سرزمین یعنی کوفه دفاع نشده است.

گوید ابو معاویه و عبدالله بن نُمَیْر، از اعمش، از عمرو بن مُرّه، از سالم، از حذیفه ما را خبر دادند که می‌گفته است: «از هیچ پایگاهی بر روی زمین چون پایگاههای کوفه دفاع و دفع بلا نشده است جز پایگاههایی که زیر سایه محمد(ص) بوده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک، از مغیث بکری، از حذیفه ما را خبر داد که می‌گفته است: «سوگند به خدا از مردم هیچ شهر و سرزمین چنان دفاع نشده است که از این شهر یعنی کوفه، جز از یاران حضرت ختمی مرتبت که از او پیروی کردند.

گوید محمد بن عبید طنافسی، از یوسف بن صُهب، از موسی بن ابی مختار، از مردی از بنی عَبَس به نام بلال، از گفته حذیفه ما را خبر داد که می‌گفته است: «پس از پایگاه و خیمه‌های بدر که زیر سایه رسول خدا(ص) بوده است از هیچ پایگاهی و مردمی چون مردم این پایگاه - کوفه - دفاع نشده است، هیچ قومی نسبت به ایشان آهنگ ستم نکرده است مگر آنکه خداوند برای آن قوم گرفتاری پدید آورده است که آنان را از آن کار بازداشته است.

۱. ظاهراً اشاره به آیه ۸۳ سوره هود و آیه ۷۴ سوره حجر است.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از سلمة بن کُھَیل، از ابوصادق ما را خبر داد که عبدالله - بن مسعود - گفته است: \* من نخستین مردمی را که دجال آهنگ فرو کوفتن ایشان را خواهد کرد می شناسم و می دانم. و چون او را گفتند که ای ابو عبدالرحمان! ایشان چه کسانی هستند؟ گفت: ای مردم کوفه شما بید.

گوید سفیان بن عیینة، از گفته بیان، از شعبی ما را خبر داد که می گفته است، قرظة بن کعب انصاری گفت: \* آهنگ رفتن به کوفه کردیم، عمر بن خطاب ما را تا منطقه صرار<sup>۱</sup> بدرقه کرد و دوبار وضو گرفت و غسل کرد و از ما پرسید می دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتیم: آری بدین سبب که ما یاران پیامبریم. گفت: فزون بر این - شما پیش مردم شهری می روید که ایشان را با قرآن زمزمه می همچون زمزمه زنبور عسل است. آنان را با بیان احادیث از قرآن بازمدارید و سرگرم مسازید. تنها به قرآن ممارست کنید و کمتر از رسول خدا(ص) روایت نقل کنید، اینک بروید که من هم شریک شمایم.<sup>۲</sup>

گوید سلیمان بن داود طیالسی، از گفته شعبه، از سلمة بن کُھَیل ما را خبر داد که از حبه عُرَنی شنیده که می گفته است: \* عمر بن خطاب برای مردم کوفه نوشت:

ای مردم کوفه شما سر اعرابید و سالار آن و شما تیر من هستید که با آن هر کرا از هر سو آهنگ من کند نشانه قرار می دهم. اینک عبدالله - بن مسعود - را برای شما برگزیدم و پیش شما گسیل داشتم و شما را برای استفاده از او بر خود ترجیح دادم.

و هب بن جریر بن حازم و یحیی بن عبّاد هردو، از گفته شعبه، از ابواسحاق، از حارثة بن مضرب خبر دادند که می گفته است: \* نامه عمر بن خطاب را که برای کوفیان نوشته بود خواندم که محتوای آن چنین بود:

اما بعد، همانا عمار را به امیری بر شما و عبدالله - بن مسعود - را به معلمی و وزارت گسیل داشتم. آن دو از برگزیدگان یاران رسول خدایند. به فرمانشان گوش فرا دهید و به آن دو اقتدا کنید. و من نسبت به عبدالله شما را بر خود ترجیح دادم چه ترجیحی.

عبدالله بن موسی ما را خبر داد و گفت اسرائیل، از ابواسحاق، از حارثة ما را خبر داد

۱. صرار، نام جاه آبی قدیمی است در سه میلی مدینه به راه عراق. برای آگاهی بیشتر به معجم البلدان، ج ۵، چاپ مصر، ۱۳۲۴ ق، ص ۲۴۶ مراجعه فرمایید.

۲. این جلوگیری عمر بن خطاب از بیان احادیث نبوی بسیار عجیب است گویا در اینکه احادیث روشن کننده راه عمل به قرآن و احکام است تردید داشته است!

که می‌گفته است: «نامه عمر را بر ما خواندند که چنین بود:

همانا من عمار بن یاسر را به امیری بر شما و عبدالله بن مسعود را به معلمی و وزیری پیش شما گسیل داشتم. آن دو بی‌تردید از یاران برگزیده رسول خدا (ص) و از شرکت‌کنندگان در جنگ بدراند، و عبدالله بن مسعود را به سرپرستی بیت‌المال شما گماشتم. از آن دو آموزش بگیرید و به ایشان اقتدا کنید. و من درباره عبدالله بن مسعود - با نیازی که به او داشتم - شما را بر خود ترجیح دادم. حارثه در پی سخن خود گفته است: حدیفه هم به مداین گسیل شد و عمر برای این سه تن یک گوسپند مقرر می‌کرد که نیمی از آن به عمار داده شود و یک چهارم به عبدالله و یک چهارم به حدیفه.

محمد بن سعد می‌گوید و کعب بن جراح و فضل بن دکین و قبیصة بن عقبه همگی از سفیان، از ابواسحاق، از حارثه بن مضرب ما را خبر دادند که می‌گفته است: «عمر بن خطاب برای کوفیان نوشت. و کعب در حدیث خود افزوده است که نامه عمر بر ما خوانده شد که: اما بعد من عمار بن یاسر را به امیری و عبدالله بن مسعود را پیش شما گسیل داشتم. و کعب می‌گفت: به عنوان وزیر و معلم. ابو نعیم و قبیصة می‌گفتند متن نامه مودب و وزیر بوده و دنباله آن چنین بوده است که آن دو از یاران نجیب محمد (ص) و از شرکت‌کنندگان در جنگ بدراند. به آن دو اقتدا کنید و سخن ایشان را بشنوید و من در مورد عبدالله بن مسعود شما را بر خویشتن ترجیح دادم.

و کعب در پی سخن خود افزوده است که عمر نوشته بود: ابن مسعود را به سرپرستی بیت‌المال شما گماشتم و عثمان بن حنیف را به امیری منطقه سواد منصوب کردم و روزانه برای ایشان یک گوسپند مقرر داشتم که نیمی از آن به ضمیمه امعاء و احشاء برای عمار بن یاسر است و نیمی دیگر میان آن دو تن بخش شود.

گوید قبیصة بن عقبه ما را خبر داد و گفت سفیان، از اجلح یا از غیر او، از عبدالله بن ابی‌هندیل ما را خبر داد که می‌گفته است: «عمر بن خطاب برای عمار و عبدالله بن مسعود و عثمان بن حنیف روزانه یک گوسپند مقرر داشت که نیمی از آن همراه محتویات شکمش از عمار باشد و یک چهارم از عبدالله بن مسعود و یک چهارم دیگر از عثمان بن حنیف.

گوید عفان بن مسلم و موسی بن اسماعیل هر دو از گفته وهیب، از داود، از عامر ما را

خبر دادند که می‌گفته است: \* عبدالله بن مسعود به حمص<sup>۱</sup> هجرت کرده بود. عمر او را به کوفه فرستاد و برای کوفیان نوشت: سوگند به خداوندی که خدایی جز او نیست در مورد عبدالله بن مسعود شما را بر خویشتن ترجیح دادم، از او فراگیرید.

گوید قبیصة بن عقبه، از گفته سفیان، از ابو حمزه، از ابراهیم، از علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم عمر می‌گفت: \* درباره عبدالله بن مسعود - استفاده از او - مردم کوفه را بر خودم ترجیح دادم.

گوید محمد بن عبید طنافسی، از جویبر، از ضحاک ما را خبر داد که می‌گفته است: \* عمر می‌گفت: همانا درباره ابن ام عبد - عبدالله بن مسعود - مردم کوفه را بر خود برگزیدم و ترجیح دادم. او از بهره‌مندترین افراد ما و نهان‌خانه‌یی نباشته از دانش است.

گوید وکیع، از اعمش، از مالک بن حارث، از گفته ابو خالد که از ویژگیان عمر بن خطاب است ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به حضور عمر رفتیم. پاداش می‌داد. شامیان را در اندازه پاداش بر ما برتری داد. گفتیم: ای امیر مومنان! مردم شام را بر ما برتری می‌نهی؟ گفت: ای مردم کوفه! آیا از اینکه شامیان را برای دوری راه ایشان برتری دادم ناراحت شدید؟ و حال آنکه درباره ابن مسعود شما را ترجیح دادم - او را از شام پیش شما گسیل داشتم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته حسن بن صالح، از عبیده، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: \* سیصد مرد از اصحاب بیعت شجره و هفتاد مرد از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر به کوفه آمدند. هیچ‌یک از ایشان را نمی‌شناسیم که نماز را شکسته گزارده باشد، یا دو رکعت پیش از مغرب را به جا آورده باشد.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از عثمان بن مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: \* همراه سالم نشسته بودم. زنی آمد که از او مساله پرسد و برای ما نقل کرد و گفت: سر عایشه بر دامنم بود و موهایش را بررسی می‌کردم، گفت: برای اینکه چهار رکعت نماز در مسجدی بگزارم هیچ مسجد را خوشتر از مسجد کوفه نمی‌دارم.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از اعمش، از خیثمه، از عبدالله بن عمرو ما را خبر داد که به مردم کوفه می‌گفته است: \* هیچ روزی نیست مگر اینکه بر این رودخانه فرات شما

۱. حمص، از شهرهای کهن سوریه که اینک هم پس از دمشق و حلب بزرگترین شهر آن کشور و دارای چهارصد و سی و یک هزار جمعیت است. به سوریه، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴ ش، ص ۲ مراجعه شود.

مقالها از برکت بهشت فرو می‌ریزد.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از اسرائیل، از عمار دُهنی، از سالم بن ابی جَعْد، از عبدالله بن عمرو - پسر عمرو عاص - ما را خبر داد که می‌گفته است: \* کامیاب‌تر و خوشبخت‌تر مردم از مهدی (ع) مردم کوفه‌اند.<sup>۱</sup>

گوید فضل بن دکین و اسحاق بن یوسف ازرق، از مالک بن مِغُول، از قاسم ما را خبر داد که می‌گفته است: \* علی فرمود: یاران - شاگردان - عبدالله چراغهای این شهرند.

گوید فضل بن دکین، از مالک بن مِغُول، از زبید، از سعید بن جُبیر ما را خبر داد که گفته است: \* یاران عبدالله بن مسعود چراغهای این شهر بودند.

گوید شهاب بن عبّاد عبدی، از ابراهیم بن حُمَید رواسی، از اسماعیل بن ابی خالد، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است: \* هیچ‌یک از اصحاب پیامبر (ص) فقیه‌تر از دوست ما عبدالله یعنی عبدالله بن مسعود نبوده است.<sup>۲</sup>

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: \* راستگوتر مردم پیش مردم درباره علی، یاران - شاگردان - عبدالله بن مسعود بودند.

گوید قبیصة بن عُبَیة، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم تیمی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* میان ما شصت شیخ از یاران - شاگردان - عبدالله بن مسعود بودند.

گوید قبیصة، از سفیان، از علاء بن مسیب، از ابویعلی ما را خبر داد که گفته است: \* میان خاندان ثور سی مرد بودند که هیچ‌کس از ایشان فروتر از ربیع بن خیشم نبود.<sup>۳</sup>

گوید اسحاق بن یوسف ازرق و قبیصة بن عقبه هر دو، از سفیان ثوری، از منصور، از ابراهیم ما را خبر دادند که می‌گفته است: \* یاران عبدالله بن مسعود که قرآن می‌خواندند و

۱. ملاحظه می‌فرمایید که گوینده این سخن عبدالله پسر عمرو عاص است. اینگونه روایات که فزون از صدهاست نموداری از اعتقاد و انتظار برای ظهور مهدی علیه‌السلام میان عموم مسلمانان است. آن هم دو بیست سال پیش از تولد آن حضرت.

۲. این سخن عامر در قبال فرموده پیامبر (ص) که خطاب به یاران خود گفته است: داناترین یاران به قضاوت علی علیه‌السلام است و او را داناترین ایشان دانسته است و گواهی بسیاری از اصحاب بر این مسأله، چه ارزشی دارد؟ به فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، تالیف ارزشمند مرحوم سیدمرتضی فیروزآبادی، بیروت، ۱۳۹۳ ق، صص ۲۶۵-۲۴۲ مراجعه شود.

۳. تناسب و ارتباط این روایت روشن نیست.

فتویٰ می دادند شش مرد بودند: علقمه و اسود و مسروق و عبیده و حارث بن قیس و عمرو بن شرحبیل.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ایوب، از محمد ما را خبر داد که می گفته است \* یاران - شاگردان - عبدالله بن مسعود پنج تن بودند. برخی عبیده را بر همگان و برخی علقمه را بر دیگران مقدم می داشتند ولی در این اختلاف نداشتند که شریح آخر از همه است. گوید به حماد گفته شد ایشان را بشمر. گفت: عبیده و علقمه و مسروق و همدانی و شریح. حماد گفته است: به خاطر ندارم و نمی دانم محمد نخست همدانی را گفت یا شریح را. گوید روح بن عباده، از هشام، از محمد ما را خبر داد که می گفته است \* شاگردان و یاران عبدالله بن مسعود که احادیث او را حفظ کردند پنج تن بوده اند و همگان شریح را آخرین ایشان قرار می دهند. برخی نخست حارث و سپس عبیده را بر شمرده اند و برخی عبیده را نخست و حارث را دوم شمرده اند و سپس علقمه و پس از او مسروق را شمرده اند. گوید عبیده بن موسی، از عبدالجبار بن عباس، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* پیش عطاء نشسته بودم و با او گفتگو می کردم و مسأله می پرسیدم. به من گفت: اهل کجایی؟ گفتم: از مردم کوفه ام. عطاء گفت: دانش برای ما از ناحیه شما رسیده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از عماره بن قعقاع ما را خبر داد که می گفته است شنیدم شبرمه می گفت \* میان هیچ قبیله یی بیشتر از قبیله ثور فقیه و پارسا ندیده ام.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ابن عون، از محمد ما را خبر داد که می گفته است \* من میان کسانی که دارای موهای سیاه هستند هیچ گروهی را داناتر از کسانی که در کوفه پشت سر گذاشته ام ندیده ام، آن هم همراه با گستاخی.

محمد بن سعد می گوید از گفته سفیان بن عیینه مرا خبر دادند که می گفته است مردی به حسن بصری گفت \* ای ابوسعید مردم بصره مقدمند یا مردم کوفه؟ گفت: عمر از مردم کوفه آغاز می کرد و همه خاندانهای کهن در آن شهرند و در بصره نیستند.

محمد بن سعد می گوید از ابن ادریس، از مالک بن مغول ما را خبر دادند که شعبی گفته است \* هیچ کس از اصحاب محمد (ص) وارد کوفه نشده است که از لحاظ سودبخشی علمی و فقه چون ابن مسعود باشد.<sup>۱</sup>

۱. بسیاری از مورخان از جمله ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۵۶، شعبی را از منحرران از علی (ع) شمرده اند و معلوم نیست

محمد بن سعد می گوید سفیان بن عیینة می گفت شعبی گفت: \* هیچ کس را بردبارتر و دانشمندتر و خوددارتر از خونریزی‌ها، پس از یاران رسول خدا (ص) به مانند شاگردان عبدالله بن مسعود ندیده‌ام.

محمد بن سعد می گوید سفیان بن عیینة، از قول مسعر نقل می کرد که: \* به حبیب بن ابی ثابت گفتم آیا اینان عالم ترند یا آنان؟ گفت: آنان!

## علی بن ابی طالب

ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی. کنیه اش ابوالحسن و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بوده است. او در جنگ بدر شرکت داشته است و بعدها به کوفه کوچ کرده و در میدانگاهی که به آن میدانگاه علی می گفته اند در چند کوخ که آن جا بوده منزل کرده است و در کاخی که پیش از او والی ها در آن منزل می کردند ساکن نشد. او که خدایش رحمت کناد به سپیده دم جمعه هفدهم رمضان سال چهارم و به شصت و سه سالگی کشته شد و در کوفه کنار مسجد جامع کاخ حکومتی به خاک سپرده شد. کسی که او را کشت عبدالرحمان بن ملجم مرادی از خوارج بود که نفرین خدا بر او و پدر و مادرش باد. علی که خدایش از او خشنودباد از ابوبکر صدیق که خدایش رحمت کناد روایت کرده است. ما اخبار علی را در بخش شرکت کنندگان در جنگ بدر نوشتیم.<sup>۱</sup>

## سعد بن ابی وقاص

نام اصلی ابی وقاص مالک و پسر اُهبب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب است. کنیه سعد،

→

که خود او هم با اعتقاد راست این سخن را گفته باشد. جناب عبدالله بن مسعود مکرراً اقرار به این مسأله کرده است که حقایق قرآنی را از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آموخته است. برای نمونه به احادیث شماره ۱۰۶۰/۱۰۵۷ بخش ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، چاپ استاد شیخ محمد باقر محمودی، بیروت، ۱۴۰۰ ق مراجعه فرمایید.

۱. از شماره ۸۴۶ تا شماره ۸۵۳ که شرکت کنندگان بدرند، در جلد سوم طبقات به تفصیل درباره شان بحث شده است و این شماره ها در واقع مکرر است ولی حذف آن ضروری نیست.

ابو اسحاق و مادرش حمنة دختر سفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است. او در جنگ بدر شرکت کرده و هموست که قادیسیه را گشوده و سپس به کوفه کوچ کرده و زمین های آن را برای سکونت قبائل عرب خط کشی و مشخص ساخته است. آن گاه برای خود نیز خانه یی بنا کرده است. او به روزگار حکومت عمر والی کوفه بوده است و بخشی از حکومت عثمان را همچنان در آن منصب گذرانیده است. سپس از حکومت کوفه برکنار شده است و پس از او ولید بن عقبه بن ابی معیط حاکم کوفه شده است.

سعد بن ابی وقاص پس از برکناری به مدینه برگشت. او در ساختمان خود که در ناحیه عقبی ده میلی مدینه بود درگذشت و جنازه اش بر دوش مردم به مدینه آورده شد و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر واقدی می گوید: مرگ سعد به سال پنجاه و پنجم هجرت بوده است و مروان بن حکم که از سوی معاویه حاکم مدینه بوده است بر پیکر او نماز گزارده است. سعد به هنگام مرگ هفتاد و چند سال داشته است و چشمش کور شده بوده است. کس دیگری غیر از واقدی می گوید: سعد به سال پنجاه درگذشته است و شرح حال او را در شرکت کنندگان در بدر نوشتیم.

### سعید بن زید

ابن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب. کنیه اش ابو الاعور و مادرش فاطمه دختر بَعَجَة بن اُمیة بن خویلد بن خالد بن معمور بن حیان بن غنم بن مَلِیح از قبیله خزاعه است. او هم از شرکت کنندگان بدر است. مدتی در کوفه و ساکن آن جا بود و سپس به مدینه برگشت و در عقبی درگذشت و بر دوش مردم به مدینه آورده و آن جا به خاک سپرده شد. سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر برای به خاک سپاری وارد گور او شدند. این موضوع به سال پنجاه هجری بود. آنچه گذشت گفته محمد بن عمر واقدی است. کس دیگری جز او گفته است که سعید بن زید به روزگار خلافت معاویه در کوفه درگذشته و مغیره که در آن هنگام از طرف معاویه حاکم کوفه بوده بر او نماز گزارده است. شرح حال او را هم در شرکت کنندگان در جنگ بدر نوشتیم.

## عبدالله بن مسعود هُدَلِيّ

همپیمان خاندان زهرة بن کلاب است. کنیه اش ابو عبدالرحمان و از شرکت کنندگان جنگ بدر بوده و به حمص هجرت کرده است. عمر بن خطاب او را به کوفه فرستاده و برای مردم کوفه نوشته است من عبدالله بن مسعود را به سمت معلم و وزیر پیش شما فرستادم و درباره استفاده از او شما را بر خودم ترجیح دادم. از او فراگیرید. عبدالله به کوفه آمد و ساکن شد و برای خود خانه‌یی کنار مسجد ساخت. سپس به روزگار خلافت عثمان به مدینه برگشت و به سال سی و دو در شصت و چند سالگی همان جا درگذشت و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد. اخبار او را در شرکت کنندگان بدر نوشتیم.

## عمار بن یاسر

از قبیله عَنَسِ یمن و همپیمان خاندان مخزوم و دارای کنیه ابو یقظان بوده است. او به کوفه کوچ کرده و همواره همراه علی بن ابی طالب بوده است و در همه جنگهای آن حضرت شرکت کرده است و به سال سی و هفت در جنگ صفین در نود و سه سالگی کشته شده است. او در جنگ بدر شرکت کرده است و اخبار او را در شرکت کنندگان بدر نوشته ایم.

## خبّاب بن اَرْت

برده آزاد کرده و وابسته ام انمار دختر سباع بن عبدالعزی خزاعی و همپیمانان خاندان زهرة بن کلاب بوده است. کنیه خبّاب، ابو عبدالله و از شرکت کنندگان جنگ بدر بوده است. محمد بن سعد می گوید که شنیدم کسی می گفت: \* خباب مردی آزاد از خاندان سعد بن زید بن منات بن تمیم بوده که به اسیری گرفتار آمده است. ام انمار او را خریده و آزاد کرده است. خباب بعدها به کوفه کوچ کرده است و در محله چارسوی خنیس<sup>۱</sup> خانه‌یی

۱. در متن چهارسوج است و نشانی از نفوذ زبان فارسی در نام منطقه‌های کوفه است.

ساخته است. و در همان شهر به هنگام برگشتن علی که خدایش از او خشنود باد از جنگ صفین به سال سی و هفت هجری درگذشت. علی (ع) بر پیکرش نماز گزارد و او را پشت کوفه به خاک سپرد. خباب به روز مرگ هفتاد و سه ساله بود و ما اخبار او را ضمن شرکت کنندگان جنگ بدر نوشتیم.

### سهل بن حنیف

ابن واهب بن عکیم از تیره جشم بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس و کنیه اش ابو عدی و از شرکت کنندگان جنگ بدر بوده است.

هنگامی که علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد از مدینه بیرون آمد او را به حکومت مدینه گماشت و اندکی بعد برای او نامه نوشت که به ایشان پیوندد. سهل به علی پیوست و در جنگ صفین شرکت کرد و همواره همراه علی بود. در بازگشت به کوفه همچنان در آن شهر ماند و به سال سی و هشت درگذشت و علی (ع) بر پیکرش نماز گزارد و شش تکبیر گفت و افزود که چون از شرکت کنندگان بدر است - بر او شش تکبیر گفتم. ما اخبار او را ضمن شرکت کنندگان در جنگ بدر نوشتیم.

### حذیفه بن الیمان

نام اصلی الیمان، حسیل و پسر جابر از قبیله عبس و همپیمانان عبدالاشهل بوده است. کنیه حذیفه، ابو عبدالله است، او در جنگ احد و جنگهای پس از آن شرکت کرد و به سال سی و ششم هجرت در مدائن درگذشت. خبر مرگ عثمان بن عفان در مدائن به او رسید. حذیفه گاه ساکن مداین و گاه ساکن کوفه بوده است. فرزندزادگان او هم اکنون در مدائن هستند. ما اخبار او را در بخش شرکت کنندگان در جنگ احد نوشته ایم.

### ابو قتاده بن ربیع انصاری

او از خاندان سلمه و از قبیله خزرج است. او در جنگ احد شرکت کرده است و آن چنان که

محمد بن اسحاق گفته است نام او حارث و پسر ربعی بوده است.

عبدالله بن محمد بن عُمارة انصاری و محمد بن عمر واقدی نام او را نعمان و کسانی جز آن دو عمرو نوشته‌اند. ابوقتاده ساکن کوفه بوده و به هنگامی که علی (ع) در آن شهر بوده است او در گذشته است و علی بر پیکرش نماز گزارده است. ولی واقدی منکر این موضوع است و می‌گوید نوۀ ابوقتاده، یحیی بن عبدالله بن ابوقتاده مرا خبر داد که ابوقتاده در هفتادسالگی به سال پنجاه و چهار در مدینه در گذشته است.

### ابو مسعود انصاری

نامش عقبه و نام پدرش عمرو و از خاندان خداری بن عوف بن حارث بن خزرج است. او در شب بیعت عقبه در حالی که کودک بوده حضور داشته است. در جنگ بدر شرکت نکرده ولی در احد شرکت کرده است. او ساکن کوفه شده است و هنگامی که علی برای جنگ صفین از کوفه بیرون رفته است او را به جانشینی خود در آن شهر گماشته و سپس او را از آن کار برکنار کرده است. ابومسعود به مدینه برگشته و در پایان حکومت معاویه بن ابی سفیان در مدینه در گذشته است. نسل او از میان رفته و هیچ‌کس از آنان بازمانده است.

### ابوموسی اشعری

نامش عبدالله و نام پدرش قیس و از قبیله مذحج است. محمد بن سعد می‌گوید از کسی شنیدم که می‌گفت: «ابوموسی در مکه مسلمان شده و به حبشه هجرت کرده است، و نخستین جنگی که شرکت کرده خیبر است. عمر بن خطاب او را به امیری بصره گماشت سپس او را برکنار ساخت. ابوموسی به کوفه کوچ کرد و آن‌جا خانه‌یی ساخت و اعقاب او در آن شهر هستند. عثمان بن عفان او را به امیری کوفه گماشت و هنگامی که عثمان کشته شد ابوموسی حاکم کوفه بود. پس از آن علی به کوفه آمد و ابوموسی همواره با او بود! او یکی از دو داور است و به سال چهل و

۱. این سؤاله یعنی همراهی ابوموسی با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شدت مورد تردید است و در بسیاری از کتابهای کهن نظیر وقعة صفین، الجمیل، الخیار الطوال در این باره بحث شده است.

دو در کوفه درگذشت. محمد بن عمر واقدی از گفته خالد بن الیاس، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی جهّم ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابوموسی از مهاجران به حبشه نیست و به سال پنجاه و دوم درگذشته است.

## سلمان فارسی

کنیه‌اش ابو عبدالله است. او به هنگام آمدن پیامبر (ص) به مدینه مسلمان شد. پیش از آن هم کتابها را خوانده و در جستجوی دین بوده است.

سلمان برده گروهی از بنی قریظّه بود با آنان پیمان آزادی نوشت و پیامبر (ص) تعهد او را پرداخت فرمود و او آزاد و وابسته بنی هاشم شد. نخستین جنگی که در آن شرکت کرد جنگ خندق بود. سلمان ساکن کوفه شد و به روزگار خلافت عثمان بن عفان در مدائن درگذشت.<sup>۱</sup>

## براء بن عازب

ابن حارث انصاری. از خاندان حارثه بن حارث و از قبیله اوس و کنیه‌اش ابو عماره بود. او ساکن کوفه شد و آنجا خانه ساخت.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: سپس به مدینه کوچ کرد و در همان‌جا درگذشت. دیگری جز او می‌گوید: براء به روزگار حکومت مصعب بن زبیر درگذشته است و نسل او در کوفه‌اند. او از ابوبکر صدیق روایت کرده است.

## برادرش، عبید بن عازب

او یکی از ده مرد انصار است که عمر بن خطاب ایشان را همراه عمار بن یاسر به کوفه گسیل داشت. فرزندزادگان و بازماندگان او در کوفه هستند.

۱. شرح حال مفصل سلمان در ترجمه جلد چهارم طبقات، صص ۸۱-۶۴ آمده است.

## قرظة بن كعب انصاری

یکی از افراد خاندان حارث بن خزرج است که همپیمان خاندان عبدالاشهل از قبیله اوس بوده است. کنیه او ابو عمرو است. او هم یکی از ده مرد انصاری است که عمر بن خطاب ایشان را به کوفه فرستاد. او ساکن کوفه شد و برای خود در محله انصار خانه ساخت. قرظة به روزگار خلافت علی بن ابی طالب که خدایش از او خوشنود باد در کوفه درگذشت و علی بر پیکرش نماز گزارد.

## زید بن أرقم

انصاری، از خاندان حارث بن خزرج است. محمد بن عمر واقدی می گوید: کنیه او ابوسعید بوده، و جز او می گوید که کنیه اش ابوانیس بوده است. نخستین جنگی که همراه پیامبر (ص) در آن شرکت کرده است جنگ مُریس است. زید ساکن کوفه شده و در محله کنده کوفه برای خود خانه ساخته است و به سال شصت و هشت هجری به روزگار حکومت مختار در آن شهر درگذشته است.

## حارث بن زیاد انصاری

یکی از خاندان بنی ساعده است. او هم ساکن کوفه شده و برای خود در محله انصار آن جا خانه ساخته است.

## عبدالله بن یزید

ابن زید خطمی، از انصار است. ساکن کوفه شده و برای خود آن جا خانه ساخته است. او به روزگار حکومت عبدالله بن زبیر در آن شهر درگذشته است. و عبدالله بن زبیر او را به حکومت کوفه گماشته بود.

## نعمان بن عمرو بن مقرن

ابن عائد بن میجابن هُجَیر بن نُصْر بن حبشیة بن کعب بن عبد بن ثور بن هذمة بن لاطم بن عثمان بن مزینه. کنیه اش ابو عمرو است و نخستین جنگی که در آن شرکت کرده جنگ خندق است. او ساکن کوفه شده است و عمر بن خطاب او را به حکومت کسکرا گماشته است و سپس او را از آن کار برکنار کرده و به فرماندهی مردم در جنگ نهاوند گماشته است.

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته کثیر بن عبدالله مزنی، از گفته پدرش، از پدر بزرگش که در جنگ نهاوند شرکت داشته است ما را خبر داد که می گفته است: «در آن جنگ سالار مردم نعمان بن عمرو بن مقرن بود و همینکه خداوند مشرکان را شکست داد و گریختند، نخستین کس که کشته شد نعمان بن مقرن بود. واقدی می گوید: جنگ نهاوند به سال بیست و یکم هجرت بوده است.

گوید ابوداود سلیمان طیالسی، از گفته شعبه، از ایاس بن معاویه ما را خبر داد که می گفته است: «سعید بن مسیب از من پرسید از کدام قبیله ای؟ گفتم: مردی از مُزَینه ام. سعید گفت: من روزی را که عمر بن خطاب بر منبر خبر مرگ نعمان بن مقرن را داد به یاد دارم.

## مَعْقِل بن مقرن

برادر نعمان و پدر عبدالله بن معقل است و بازماندگان ایشان هنوز در کوفه هستند.

## سنان بن مقرن

برادر آن دو است و در جنگ خندق شرکت کرده است.

۱. منطقه‌یی که شهر مهم آن واسط و میان کوفه و بصره بوده است. برای آگاهی بیشتر به بحث نسبتاً مفصل یاقوت در معجم البلدان، ج ۷، ص ۲۵۱ مراجعه فرمایید.

## سُوید بن مقرن

برادر ایشان و کنیه‌اش ابوعلی است.

## عبدالرحمن بن مقرن

او هم برادرشان است.

## عقیل بن مقرن

او هم برادرشان است و کنیه‌اش ابو حکیم داشته است.

## عبدالرحمن بن عقیل بن مقرن

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت اسحاق بن یحیی بن طلحة، از مجاهد برای من حدیث کرد که می‌گفته است: «بسیار گریه کنندگان همین پسران هفتگانه مقرن بوده‌اند. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: شنیده‌ام آنان در جنگ خندق شرکت کرده‌اند.»

## مغیره بن شعبه

بن ابی عامر بن مسعود بن معتب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن ثقیف، کنیه‌اش ابو عبدالله است. نخستین جایی که در آن حضور داشته جنگ - صلح - حدیبیه است. عمر بن خطاب او را به حکومت بصره گماشت و سپس او را از آن کار برکنار کرد و پس از مدتی او را به حکومت کوفه گماشت. هنگامی که عمر کشته شد او همچنان حاکم کوفه بود. عثمان بن عفان او را از کوفه برکنار ساخت و سعد بن ابی وقاص را به حکومت آن شهر گماشت. و چون معاویه به خلافت رسید مغیره بن شعبه را به امیری کوفه گماشت و